

خیزش مردم در دیماه و نقش اپوزیسیون از فرامرز دادور

خیزش مردم در دی ماه، واکنش های بعدی و نقش اپوزیسیون مردمی

فرامرز دادور

شکی نیست که خیزش حق طلبانه مردم ایران در دی ماه 1396، نقطه عطفی در راستای اوج گیری حرکت های اعتراضی مدنی هوشمند در حیطه عمومی جامعه، بویژه در شهرها بوده است. در دوماه گذشته، به رغم وجود تقلیل در سطح تظاهرات وسیع توده ای، اما اتخاذ شیوه های نوین مقاومت بویژه از سوی فعالان جوان زن، کارگران، کشاورزان و همچنین از جانب برخی از فعالان و جریان های در جامعه مدنی، روند اعتراض و چالش علیه رژیم را زنده نگه داشته است. حرکت های شجاعانه دختران انقلاب علیه حجاب اجباری و تداوم اعتصابها و تظاهرات کارگری برای مطالبات حق طلبانه اقتصادی در این دوماه به سطح مقاومت علیه تبعیضات و ستم های اجتماعی از سوی رژیم افزوده است.

در بحبوحه مبارزات مردم در دی ماه، جبهه ملی ایران با اتخاذ یک تاکتیک سیاسی هوشمند و با استفاده از گفتمان حکومتگران، منجمله خامنه ای و روحانی که در واکنش به اعتراضات سراسری، اعلام نموده بودند که مردم آزاد هستند اعتراضات و انتقادات خود را در تجمعات قانونمند بیان کنند، در نامه ای به تاریخ 10 بهمن 1396 به حسن روحانی (که پخش عمومی یافت) با اشاره به اصل 27 قانون اساسی، برای برگزاری یک گرد همایی عمومی در روز 14 اسفند، سالگرد درگذشت دکتر مصدق، درخواست مجوز نمود. البته از طرف رژیم به نامه سرگشاده جبهه ملی پاسخی داده نشد. در بیانیه به تاریخ 8 اسفند، که در واکنش به عدم صدور مجوز از سوی حکومتگران بود، جبهه ملی "راه برون رفت از این گردونه خطیر و حساس تاریخ کشور" را به تحقق اصول ششگانه: استقرار آزادی های دمکراتیک و حقوق بشری، آزادی زندانیان سیاسی، مقابله با فساد های مالی، حمایت از صنایع داخلی و اتخاذ سیاست خارجی مستقل و مبتنی بر صلح گرایی و عدم مداخله در امور منطقه و جهان مشروط دانست. بدیهی است که موارد پیشنهادی از طرف جبهه ملی که برای "نجات کشور" طرح شده بودند، مترقی و مردمی هستند.

همچنین در ماه گذشته، 15 نفر از شخصیت های سیاسی در داخل و خارج از کشور با انتشار بیانیه ای به تاریخ 22 بهمن (سالگرد انقلاب)، در آن برگذاری رفراندوم (همه پرسی) تحت نظارت سازمان ملل را به مثابه یک راه حل برای عبور از نظام جمهوری اسلامی طرح نمودند که باعث ایجاد مباحث زیادی در سطح اپوزیسیون و کنشگران سیاسی و اجتماعی گردید. البته، تاریخا در سطح جهان از مکانیسم رفراندوم به اشکال مختلف (ب.م. در رابطه با پذیرش یا نفی یک قانون معین و یا قانون اساسی در یک کشور) استفاده شده و معلوم نیست که نفی یک نظام سیاسی در کلیت آن و جایگزین کردن آن با نوع دیگری (در این مورد تبدیل جمهوری اسلامی به یک نظام سکولار پارلمانی و مبتنی بر آزادیهای مدنی)، ازین طریق مقدور است. بدیهی است که حکومتگران به مکانیسم سیاسی همه پرسی که تداوم حیات سیاسی آنها (و همچنین سرنوشت آنها در جامعه) را به خطر میاندازد تن نخواهند داد.

در هفته اول اسفند، دانشجویان ملی گرا، نیز با انتشار اطلاعیه از درخواست جبهه ملی برای تجمع خیابانی پشتیبانی نمودند. متعاقبا، در روز 13 اسفند جمعی از فعالان حقوق زنان تحت عنوان "در خانه نمی مانیم"، برای تجمع به مناسبت روز جهانی زن 17 اسفند (8 مارس) فراخوان داده از جمله نوشتند که "دست کم این یک روز از سال، شهر را مال خود بدانیم". و همچنین بخشی از زنان کرج و تهران در همان تاریخ، در فراخوانی تحت عنوان "تربییونی برای زنان چپ" بر ضرورت "تداوم حرکت شروع شده از سوی "دختران خیابان انقلاب" تاکید نمودند. در روز 13 اسفند (8 مارس) به رغم "غیر قانونی" بودن تظاهرات به مناسبت روز جهانی زن، تعداد زیادی از فعالان زن در گوشه و کنارهای شهرهای بزرگ ایران در خیابانها حضور یافته اعتراض خود را علیه تبعیض جنسیتی و نابرابری های حقوقی بین زن و مرد بیان نمودند. بیش از 150 نفر از مدافعان حقوق زن دستگیر شدند و تعدادی از آنها برای مدتی زندانی بودند. آنچه اهمیت دارد این است که گروه های فعال زن توانستند که بهر شکلی شده، بزرگداشت روز زن را برگزار نمودند.

در میان جنبش کارگری نیز تکاپوهای حق طلبانه دمکراتیک در عرصه صنفی و سیاسی همچنان ادامه داشته است. در بیانیه ای (13 اسفند 1396)، در اعتراض به "دستمزد پایین تر از خط فقر" با امضای 50 انجمن صنفی کارگران ساختمانی، مسئولان نظام به چالش کشیده شدند. مبارزه برای حقوق صنفی و دمکراتیک مانند: پرداخت مزدهای معوقه،

افزایش در حداقل دستمزد، امنیت شغلی و بازپس گیری واحد های اقتصادی از نهاد های "خصوصی" وابسته به حکومتگران، همچنان ادامه یافت. در سال گذشته جامعه ایران ناظر بر نه فقط اعتصابات و اعتراضات وسیع کارگری، بلکه تا حد معینی ایجاد پیوند مبارزاتی بین طبقات و افشار زحمتکش و از جمله کارگران، فرهنگیان، پرستاران و بازنشستگان بوده است. بدون شک اهداف آزادیخواهانه و عدالتجویانه در میان توده های مردم، زمینه اصلی برای وجود همبستگی در میان آنها میباشد و جای تعجب ندارد که مبارزات کارگری از سوی خامنه ای و دیگر حکومتگران، حرکتهای تحریک شده از سوی "ضد انقلاب" معرفی میگردد.

در ارتباط با خیزش دی ماه و تحركات مبارزاتی متعاقب از سوی جنبش مردم در ایران، سوال مهم در برابر اپوزیسیون مردمی این است که در پرتو وجود این واقعیت که فعالان و جریانات سیاسی آزادیخواه و عدالتجو در ایران، با توجه به تجربیات سیاسی و تاریخی ویژه خود به راهکارهای مشخص ضد حکومتی متوسل میگرددند، آیا چه واکنش مناسبی میبایست نشان داد و در صورت توان چگونه در راستای تقویت آنها عمل نمود. بدیهی است که مبارزات توده های مردم علیه مجموعه ستمهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، فقط به مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری خلاصه نشده و مثلا، حمایت از مبارزات کارگران برای پرداخت دستمزد های به تاخیر افتاده و تشکل یابی لزوما ماهیت سوسیالیستی ندارد. در واقع، حتی اگر کارگران موفق شوند که اتحایه های مستقل خود را تشکیل داده و برای نیل به حقوق صنفی و دمکراتیک، آزادانه فعالیت کنند، تازه به سطحی از حقوق دمکراتیک همانند کشورهای پیشرفته سرمایه داری، دست میابند که در آن مرحله، دستاورد حاصل شده در عرصه حقوق کارگری، هنوز بخشی جدا ناپذیر از جامعه سرمایه داری بوده، در ارتباط تنگاتنگ با ارکان آن و مبتنی بر مالکیت خصوصی و با خصلتی اساسا رقابتی و نه کمونیستی نهادینه میگردد. به این معنی که امروزه با توجه به پیچیدگی و نیازهای برآمده از زندگی مدرن، مبارزه علیه ستم و ناعدالتی اقتصادی لزوما هدف سوسیالیستی در بر نداشته، در مقایسه با تلاش برای دیگر اهداف انسانی مانند آزادی، دمکراسی، برابر حقوقی، رفع تبعیضات جنیستی، مذهبی و ملیتی؛ ازوما از اهمیت مقطعی والاتری برخوردار نیست.

برای فعالان در جنبشهای مردمی، مهم است که با توجه به ویژگیهای اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی جامعه در راستای اهداف حق طلبانه

مبارزه کنند. برخی از حرکتها، خودبخودی و از ورای کنشهای ممتد اجتماعی سمت و سو یافته، در رویارویی با قدرتهای موجود، بویژه حکومتگران، به اشکال انتقادی و با خلاقیت ویژه مبارزاتی (ب.م.) حرکتهای اخیر ضد حجاب اجباری از سوی دختران انقلاب، پشت نمودن کشاورزان اصفهان به منبر امام جمعه و توسل به شعارهایی مانند "مرگ بر کارگر" و "مرگ بر کشاورز" شکل میگیرند. در واقع در پروسه فعالیتهای وجودی فضای گفتمان سیاسی حول محور اهداف جنبش است که مبارزات مردم، منطق و اشکال متناسب با ویژگیهای تاریخی و جغرافیایی خود را پیدا میکنند. در ایران در میان مجموعه آسیبهای اجتماعی که ریشه اصلی آنها در مناسبات سرمایه داری نهفته است، سلطه استبداد مذهبی بر زندگی خصوصی و اجتماعی مردم بسیار محرز است. نبود آزادیهای اساسی و فرصت سیاسی برای توده های مردم جهت مشارکت (در اشکال متنوع دمکراتیک) در امور جامعه یکی از چالشهای اساسی و قابل لمس را در مقابل مردم ایران تشکیل میدهد. جای تعجب نیست که در کنار خواسته های اقتصادی عدالتجویانه، شعارهای ضد دیکتاتوری، ضد تبعیض و رهایی خواهانه بویژه از سوی کارگران، زنان و اقلیتهای ملی-مذهبی، در صدر مطالبات قرار دارند.

امروزه، گروه های سیاسی مردمی گوناگون مانند جبهه ملی و ملی-مذهبیون، علاوه بر کانون ها و انجمن های متنوع اجتماعی (کارگری، زنان، دانشجویی و حقوق بشری) در داخل ایران حضور نسبتاً فعال دارند که به دلایل گوناگون (بخشا بخاط سیاستهای اصلاح گرانه آنها در طول حیات نظام)، از صحنه سیاسی کاملاً به کنار گذاشته نشده و در 40 سال گذشته در سطح محدودی حیات اجتماعی داشته اند. در واقع، به موازات وجود تعداد معدودی از جریان های اعتراضی مدنی که به اپوزیسیون برانداز تعلق ندارند (ب.م.) جبهه ملی، جریانات گوناگون لیبرال و ملی مذهبی، گروه هایی در میان جنبش مردمی مانند کانون نویسندگان ایران، کانون صنفی معلمان، کانون مدافعان حقوق کارگر و تعدادی از انجمنهای صنفی کارگری و فرهنگی نیز در عرصه جامعه مدنی در راستای اهداف عام دمکراتیک (بدون طرح شعارهای براندازی) فعال بوده و تا سطح معینی از طرف رژیم تحمل میگردند.

بنظر میرسد که این گروه های سیاسی و مدنی، به رغم دارا بودن اهداف اصلاح گرانه، از ظرفیت مبارزاتی معینی (هر چند محدود) برخوردار هستند که در صورت اتخاذ شیوه های هوشمندانه سیاسی، میتوانند نقش مهمی را در جبهه گسترده مردمی علیه جمهوری اسلامی

بازی کنند. اتخاذ تاکتیکهای چالشگرانه مناسب با ظرفیت محدود سیاسی و خصلت انتقادی و رفرمیستی آنها، میتواند در فضای عمومی و میدیای اجتماعی غالب، در خدمت به افشاگری از استبداد و حمایت از آزادی و دموکراسی عمل نموده، نتیجه آن به تقویت اپوزیسیون مردمی منتهی گردد. مزیت این گروه ها در فضای سیاسی بسیار محدود در جامعه، این است که آنها در مرکز فعالیتهای زندگی اجتماعی قرار گرفته و با داشتن اطلاعات از جزئیات اختلافات و رقابتهای جناح ها در درون رژیم، قادر هستند که با توسل به تاکتیکهای مناسب، تا حدی تبلیغات سیاسی و فرهنگی و مواضع دفاعی حکومتگران را تضعیف کنند. اینها در واقع بخشی از نیروهای فعال در جنبش اجتماعی و در خط اول جبهه وسیع مردمی هستند که در مقابل تهاجمات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رژیم، در سطح معینی (گرچه ناکافی) مقاومت میکنند.

از این رو است که بر اساس نگاه جریان‌های رفرمیست مخالف جمهوری اسلامی که عمدتاً ماهیت مدنی و اصلاح طلبانه دارند و از جمله جبهه ملی، توسل به شیوه‌هایی مانند درخواست علنی مجوز از رژیم برای برگذاری تجمع صلح‌آمیز در مکان عمومی برای برجسته نمودن اهداف دموکراتیک و حقوق بشری، بخودی خود یکی از کانال‌های فشار به رژیم و در همراهی با جنبش مردم است. البته، جبهه ملی در ایران عمدتاً یک جریان مدنی منتقد به استبداد مذهبی و نه لزوماً یک سازمان اپوزیسیون برای براندازی نظام است و در آن چارچوب نقش مناسب خود را تا حدی اجرا میکند. اما، آنچه که ضرورت آن در ایران شدیداً احساس میشود، وجود گروه‌ها و نهاد‌های اپوزیسیون برانداز مردمی است که بخاطر وجود استبداد تئوکراتیک در ایران، فعالیت علنی ندارند. عدم تحمل کامل این بخش از اپوزیسیون رادیکال از سوی رژیم باعث گردیده است که بدیل‌های چالشگرانه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سطح گسترده جامعه جهت مقابله با هژمونی حکومتگران، وجود نداشته و در جامعه از موجودیت سیاسی قابل لمس برخوردار نباشند.

در ایران محمل‌های سیاسی و اجتماعی غالب گواهی بر این میدهند که نظام جمهوری اسلامی دچار بحران مشروعیت است و اکثریت توده‌های مردم اعتمادی به وجود ظرفیت و توانایی سیاسی در جمهوری اسلامی برای بهبودی شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ندارند. در این مرحله روشن است که نظام رفتنی است، اما هنوز جانشین مردمی برای آن پدیدار نگشته است. آنچه در وضعیت فعلی مهم می‌آید این است که

جریان‌اتِ فعال در اپوزیسیون مردمی به مسئله نبود آلت‌رناتیوِ سیاسی در صورت از هم پاشیدن جمهوری اسلامی توجه جدی نموده باشند. حیاتی است که این بخش از اپوزیسیونِ رادیکال، مبراء از آرمانگرایی‌های گروهی و با تشخیص درست از حرکتهای سیاسیِ ضرور در نفیِ همه جانبه نظامِ ارتجاعی، در جهت تقویتِ مبارزاتِ اصولی از طرفِ جریان‌ات و گرایشهای مترقی قدم بردارد. مثلاً اینکه سیاستهایی مانند دعوت به شرکت در انتخابات فرمایشی از سوی یک گروه مدنی افشاگری شود اما در همانحال از فراخوان برای یک تجمع دمکراسی خواهانه خیابانی که یک اصل حقوق بشری است، دفاع گردد. وگرنه، ندیدنِ دنیایی از اندیشه‌های متنوعِ اجتماعی و سیاسی (گاه مترقی، گاه محافظه کارانه و حتی در مواقعی ارتجاعی) در جامعه و انتظارِ اینکه شیوه‌ها و اشکال برای پیشبردِ خواسته‌های دمکراتیک و رادیکال، در مجرایِ مبارزاتیِ مشخص تعیین گشته از سوی یک گرایش و یا سازمانِ بخصوصی، بدون توجه به وجود تنوعی از نظرات و مناقشاتِ درون جنبشی اتخاذ گردد، بجز قرار گرفتن در پيله سکتاریستی و جدا ماندن از محمل‌های سیاسیِ زنده در جامعه، چیز دیگری نیست.

در واقع، خلاصه کردن برون رفت از وضعیت بسیار ناهنجار جامعه، به راه کار سیاسیِ مبتنی بر ایدئولوژی و پلاتفرمِ تنها یک سازمان مشخص (چپ، لیبرال-دمکرات، ملی-مذهبی،...)، به احتمال زیاد از استقبال و اعتمادِ لازم در میانِ توده‌های مردم برخوردار نخواهد شد. اگر روشن باشد که موفقیتِ پروژه برای نیل به دمکراسی و همچنین سوسیالیسم، یقیناً به مشارکت اکثریت توده‌های مردم (که بخش‌های قابل ملاحظه از جمعیت هنوز به امکانِ تغییراتِ اصلاح طلبانه در درون نظام متوهم بوده و یا اتخاذِ شیوه‌های انتقادی و اعتراضی و سازماندهی برای براندازیِ را جهت مقابله با نظام کافی میدانند) در روندِ تغییر و تحولات بستگی دارد، در آنصورت بدون در نظر گرفتن این اصل مقدم سیاسی، بجز گرفتار ماندنِ این بخش از اپوزیسیون در ایده‌های شتاب زده و ماجراجویانه و در نتیجه عدم تاثیرگذاری در روندِ تحولاتِ اصولی بر رویِ محورِ فرایند‌های سیاسی و اجتماعی، نتیجه دیگری ندارد.

در واقع با توجه به وضعیت اجتماعی در جامعه ایران، بنظر میرسد که ایجادِ انسجام و همگرایی در اپوزیسیون مردمی، حول محورِ یک بدیل دمکراتیکِ ساختاریِ بلاواسطه در مقابل جمهوری اسلامی و بنظر نگارنده، یک جمهوری مبتنی بر ارزشهای جهانشمول حقوق بشری، یک

ضرورتِ سیاسی است. در این رابطه، استدلال از سوی بخشی از چپ رادیکال که نهاد هایی مانند جمهوری، پارلمان و پلورالیسم حزبی را به دوران انقلابات بورژوا دمکراتیک متعلق دانسته، در عصر حاضر کارکرد آنها را مترقی نمیدانند، بسیار نادرست است. واقعتهای کنونی در ایران و جهان نشان میدهد که حتی اگر مبارزات ساختار شکنانه، تحت هدایت جنبشها و جریانات انقلابی و چپ پیروز گردند، ایجاد دگرگونی های بنیادی، تنها در یک پروسه طولانی و تدریجی انجام پذیر است. در واقع نمیتوان به این ایده امید داشت که بزودی در جامعه، اکثریت کارگران و زحمتکشان به لحاظ ذهنی و عینی، به این دیدگاه میرسند که سرمایه داری به انتها رسیده است و بنابراین سازندگی سوسیالیسم در ابعاد گوناگون آن، بلافاصله در دستور کار قرار بگیرد. این نوع خوش خیالی ایده آلیستی به پیشرفت واقعی جامعه در راستای ایجاد رهایی و عدالت واقعی کمک نمیکند. بدون شک فاکتورهای اجتماعی بسیاری برای ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه طبقاتی و استثمارگری به سوی سوسیالیسم لازم هستند که مناسب است در نوشته ای دیگر به آنها پرداخته شود.

هم اکنون در ایران دیده میشود که در حالیکه اکثریت توده های مردم خواهان گذر از جمهوری اسلامی به یک جامعه آزاد و عادلانه هستند، اما هنوز در مورد چگونگی ایجاد تغییر در نظام، شکل سیاسی آن و همچنین در مورد جریانات و نهاد های هدایت گر در آن راستا، از یک چشم انداز روشن برخوردار نیستند. واقعیت این است که اقشار و گروه های وسیع اجتماعی، عمدتاً با در نظر گرفتن معضلات موجود در زندگی شخصی و اجتماعی و همچنین در پرتو ارزیابی از امکان وجود ظرفیت های عملی و سیاسی برای دخالت در سرنوشت اجتماعی (در اشکال تظاهرات، اعتصابات، خیزش و قیام) تصمیم میگیرند. هنوز برای بخشهایی از جمعیت مخالف با جمهوری اسلامی، شرکت در انتخابات و یا حمایت از کارزارهایی به مانند برگزاری رفرندام و فراخوان برای گردهم آیی عمومی در اعتراض به سیاستهای حاکم، کم هزینه تر بحساب میآید. در این ارتباط، برای اپوزیسیون رادیکال مناسب است که در عین ارائه تحلیل از امکان تحقق تحول سیاسی در آن نوع از حرکتها، ضد رژیم، بدون نفی کلیت طرح ها و مطالبات، پیشنهادات، بدیل ها و برنامه های انجام شدنی خود را مطرح نماید. مثلاً اینکه برگزاری رفرندام، تنها در مقاطع خاصی (ب.م. بعد از پیروزی انقلاب) عملی است و یا اینکه با پذیرش این مسئله که گرچه تاکتیک سیاسی مبتنی بر فراخوان برای برگزاری اجتماعات سیاسی، جهت تبلیغ و ترویج اهداف آزادیخواهانه و عدالتجویانه در عرصه عمومی، یکی

از راه کار های سیاسی مناسب برای بهبودی وضعیت اجتماعی است، اما در عین حال این واقعیت را هم باید پذیرفت که رژیم حاضر به ان تن نخواهد داد و در قبال انجام ناپذیری آن، لازم است که به راه کار ها و سیاستهای رادیکال تر رجوع گردد.

در رابطه با کاستیهای عظیم برای مقابله با جمهوری اسلامی و اذعان به واقعیت نبود جبهه ای متحد از اپوزیسیون مردمی، اهمیت دارد که روشها و اشکال مبارزاتی متنوع انتخاب گردیده از سوی برخی از جریانات مردمی در داخل کشور حمایت گردند. بدین معنی که از خواستهای حقوق بشری و دمکراسی خواهانه در هر سطحی که مطرح میگردند تا وقتیکه در خدمت به بقای نظام قرار نگیرند، میبایست بطور مشروط پشتیبانی گردد. البته بدیهی است که شکل گیری یک اپوزیسیون متشکل از وسیع ترین جریانات مردمی و از جمله چپ ها، لیبرال دمکراتها و ملی مذهبیهون که از هر نوع همکاری با قدرتهای خارجی مستقل باشد، میتواند به مثابه سنگ پایه اصلی قدرت مردمی، با تدوین استراتژی و مجموعه تاکتیکهای درست مبارزاتی و متناسب با مطالبات و تلاشهای ضد نظام از سوی کانون های متنوع اجتماعی (ب.م. کارگری، زنان و حقوق بشری) در داخل کشور، نقش اساسی جهت براندازی نظام بازی کند. در این ارتباط است که حرکتی سیاسی مانند ترویج ضرورت عبور از جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری مبتنی بر ارزشهای حقوق بشری، از سوی جریانات مردمی در عرصه عمومی جامعه، (آنگونه که از طرف نویسندگان طرح رفرا ندوم و جریانات ملی- دمکرات مطرح شده اند) بخودی خود یک پدیده مثبت است.

بنظر نگارنده، مناسب این بود که جریانات اپوزیسیون، بدون نفی کلیت این تاکتیک از سوی تلاشگران مدنی در داخل کشور، اعلام میکردند که در چارچوب نظام حاکم، این رفرا ندوم انجام پذیر نیست. اما در عین حال مهم است که در این نوع مقاطع سیاسی، با استفاده از این موقعیت که بدیل های دمکراتیک و راه کار های سیاسی معینی در افکار عمومی پخش میگردند، اپوزیسیون مردمی، در پرتو افشاگری از خصلت ارتجاعی نظام حاضر و تبلیغ برای ضرورت ایجاد تغییر رادیکال در نظام، به ترویج راهکارهای سیاسی اصولی و عملی تر پرداخته، اهمیت سازماندهی و تقویت اپوزیسیون مردمی را برجسته نماید. وگرنه، در رابطه با موضوعاتی مانند طرح رفرا ندوم و درخواست برای برگذاری میتینگ عمومی؛ اصراف انرژی بیش از اندازه در مورد فلسفه وجودی انگیزه ها و برنامه های توطئه

گرانہ و گمانہ زنی بر روی سرچشمہ گرفته این ایده ها از جانب جریانات ارتجاعی درون حکومتی و یا متصل نمودن این مجموعه حرکتها به قدرتهای خارجی، در نهایت به اهداف اپوزیسیون مردمی کمک چندانی نمیکند.

فرامرز دادور

18 مارس، 2018

جنگ کسب و کار سودآوری با مرگ



سخنرانی مهوش صالحی

در سمینار سالانه تشکلهای زنان و زنان دگر و همجنس‌گرای ایرانی

در آلمان - ها نوور 1396

- ۱- ساختار سیاسی قدرت و شبکه‌ها و نهادهای جنگساز در ایالات متحده آمریکا
- ۲- ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه‌ی عطف، پی‌آمدهای اجتماعی، سیاسی و نظامی آن
- ۳- ویژه‌گی‌های چشم‌گیر در سازمان‌دهی و پیش‌برد جنگ‌های مدرن
- ۴- سودبری در همه‌ی عرصه‌ها
- ۵- اشاره‌ای کوتاه به موضع فمینیست‌های غربی در مورد جنگ
- ۶- جریان‌های پشت پرده، تئوری توطئه یا افشای توطئه

قرن بیستم شاهد خونین‌ترین و بی سابقه‌ترین جنگ‌ها و کشتارها در تمامی تاریخ بشر و از جمله دو جنگ جهانی بزرگ بوده است. در این قرن فروپاشی امپراطوری عثمانی و نیز سیستم استعمار جهانی و تقسیم مناطق تحت سلطه بین قدرت‌های استعمارگر منجر به تقسیم‌بندی‌ها و مرزهای مصنوعی به خصوص در خاور میانه و شمال آفریقا شد که هسته‌ی تناقضات و جنگ‌های مدام تا به امروز بوده است.

نیمه‌ی دوم این قرن هم‌چنین، آغاز جنبش‌های آزادی‌بخش و پایان سیطره‌ی قدرت‌های استعماری و آزادی و استقلال کشورهای تحت سلطه در هند، هندوچین و قاره‌ی آفریقا و خاورمیانه بود.

یکی از این تغییرات پروژه‌ی ایجاد دولت اسرائیل و نیز مسکوت ماندن مساله‌ی کردها بعد از معاهده‌ی سور و لوزان بود که در کنار ذخیره‌های بزرگ نفت در منطقه، شکست نیروهای مترقی و دولت‌های شبه سوسیالیستی و رشد ایدئولوژی اسلامی هسته‌ی جنگ و تلاطم دایمی در خاورمیانه است.

امروزه آرایش جدید قدرت در صحنه‌ی جهانی، تکنولوژی مدرن و جهانی شدن، تغییرهای اساسی در انگیزه‌های جنگ و شیوه‌های پیش‌برد جنگ ایجاد کرده که باعث شده است که جنگ و کشتار در جامعه به خصوص در غرب به يك امر دور و انتزاعی تبدیل بشود و آن روحیه‌ی بی‌زاری و

اعتراض بعد از پایان جنگ جهانی دوم و جنگ الجزیره در فرانسه و یا اعتراضات گسترده هنگام جنگ ویتنام دیگر سر بر نیاورد و تنها حمله‌های تروریستی و در کنار آن موج فراریان از جنگ و پناهنده‌ها در مرکز توجه مردم در روزمره قرار بگیرد، بی آن که عامل‌های اصلی این پدیده یعنی سیاست‌های جنگساز و سودجویی از آن وارد دیسکورس سیاسی شود و این گونه است که جریان‌های راسیستی و دست راستی روز به روز محبوبیت و قدرت تازه‌ای می‌گیرند.

اگر جنگ‌های پیشین بر مبنای قدرت‌طلبی، گسترش سرحدات و منافع ژئوپولیتیک، اختلافات قومی و مذهبی انجام می‌گرفت و اگر چندین دهه از قرن بیستم پهنه‌ی قدرت‌نمایی دو جبهه‌ی سیاسی نظامی و ایدئولوژیک بلوک غرب و شرق بود، امروز یکی از شاخص‌ترین انگیزه‌های جنگ آفرینی و ایجاد ناامنی و تشنج، سود کلانی است که شرکت‌های نظامی، نفتی، تدارکات ارتش، بازسازی و نظیر آن‌ها از جنگ و پی‌آمدهای آن نصیبشان می‌شود.

سیستم سرمایه‌داری امروزی به غول عظیم جهانی غیر قابل مهار تبدیل شده است.

امروزه بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، همه‌ی حوزه‌های هستی انسان‌ها از چوب و آهن و شن و هوا گرفته، از آب و گندم و غله و پوشاک و مسکن و دارو، از نفت و مس و آهن و الماس و طلا گرفته تا قهوه و کاکائو بازیچه‌ی دست بازیگران سرمایه جهانی و بازار قمار بورس‌های مالی و نیز زمینه‌ساز جنگ‌های تمام نشدنی شده است.

از اوایل سال‌های هشتاد قرن بیست میلادی سه جریان بزرگ به طور موازی در صحنه سرمایه جهانی پا گرفتند: **اولی** پیدایش و رشد اقتصاد نئولیبرال در سرمایه‌داری بود که امروزه تقریباً در اکثر کشورها از آن پیروی می‌شود. **پیشروان** این سیاست اقتصادی ریگان‌یسم در آمریکا، تاچریسم در بریتانیا و دولت نئولیبرال پینوشه در شیلی بودند. **دومی** رفورم‌های اقتصادی در چین و لیبرالیزه کردن اقتصاد و تجارت بود که باعث رشد یک اقتصاد بزرگ جهانی با ترکیبی از سرمایه‌داری دولتی و خصوصی گردید. **سومی** فروپاشی شوروی و اعمار آن و خصوصی‌سازی مهار گسیخته‌ای که یک الیگارش‌ی مالی و اقتصادی و نظامی را در روسیه و اعمار آن بر سر قدرت آورد.

این سه جریان عمده هست که زمینه‌ی چند قطبی شدن جهانی، تجاری شدن همه‌ی عرصه‌ها از جمله ارتش و رقابت اقتصادی و همین‌طور مسابقه‌ی

نظامی غول آسای گردیده که در کنار تخریب غیر قابل بازگشت محیط زیست بزرگترین چالش انسان در قرن بیست و یکم خواهد بود.

سرریز کردن بودجه‌های کلان میلیاردری به وسیله‌ی تمام دولت‌ها به سمت تسلیحات نظامی، زنده‌گی میلیاردها انسان را چه در کشورهای صاحب تسلیحات و چه در کشورهای مشتری‌های این اسباب‌های کشتار در معرض بی‌کاری، فقر و بیماری و مرگ و بی‌خانمانی و فرار و مهاجرت قرار داده است.

در این چهارچوب هست که من می‌کوشم به یک بخش از ملزومات این سیستم یعنی نظامی‌گری، در بزرگ‌ترین قدرت نظامی اقتصادی دنیا و با تکیه‌ای بیشتر روی خاورمیانه پردازم.

۱- ساختار سیاسی قدرت و شبکه‌ها و نهادهای جنگساز در ایالات متحده آمریکا

تمرکز من روی کشور آمریکا به معنی نادیده گرفتن نقش جنگساز دولت‌های دیگر نیست، بلکه به دلیل برتری نظامی power project، موقعیت هژمونیک آمریکا در جهان، بودجه‌ی نظامی کلان و برتری بلامنازع تکنولوژیک و نقش کلیدی هست که این کشور و متحدان آن در ایجاد و یا مداخله در جنگ‌ها و به همین گونه تغییر مسیرهای بزرگ در سرنوشت کشورها و به ویژه در خاور میانه دارند.

آمریکا دارای نزدیک به ۴۸۵۵ پای‌گاه نظامی در سراسر کره‌ی زمین است که البته هدف بعدی پای‌گاه‌های نظامی در فضا هست.

آمریکا کشوری است که به عنوان قدرتمندترین دموکراسی سرمایه‌داری دنیا محسوب می‌شود.

سیستم سیاسی آمریکا تفاوت‌های زیادی با سیستم‌های پارلمانی دیگر دارد و یکی از ویژه‌گی‌های آن این هست که فقط امکان حضور دو حزب را در قدرت می‌دهد یعنی دموکرات‌ها و جمهوری خواهان.

با این‌که این دو حزب ایده‌های سیاسی و اجتماعی و بخش منافع اقتصادی گروه‌های متفاوت جامعه‌ی آمریکا را نمایندگی می‌کنند، پشت آن‌ها جریان‌های قوی علایق مشترک اقتصادی، نظامی و سیاسی elite بخش برگزیده‌ی خاصی خوابیده است که دارای شبکه‌های ارتباطی علنی و پوشیده و ساختارهای جاافتاده‌ی اعمال قدرت هستند.

با پول‌های کلانی که هزارها لابی برای پیشبرد انتخابات سرریز

می‌کنند، و همین‌طور با چفت و بست‌های نفوذ و اختلاط سیاست رسمی با بخش خصوصی فقط گروه‌های برگزیده‌ای از جامعه یعنی صاحبان سرمایه، قدرت و نفوذ هستند که می‌توانند با استفاده از شبکه‌های رسمی و غیررسمی و با نشان دادن مهره‌های سیاسی دلخواه در دولت عملن سیاست دولت را طراحی و هدایت کنند. تفاوت‌ها و اشتراک‌های دو حزب مطلب گسترده‌ای هست که در اینجا به آن پرداخته نمی‌شود. من فقط به یک تفاوت که به این بحث ربط دارد اشاره می‌کنم و آن فرق سیاست خارجی و نظامی این دو جریان هست.

دموکرات‌ها دارای سیاست‌های خارجی و نظامی ظاهر پسندانه‌تری هستند و متدهای نرم‌تر را برای حفظ و گسترش هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی آمریکا ترجیح می‌دهند و نزدیکی بسیاری با لابی نفت دارند.

جمهوری‌خواهان بیشتر سیاستی تهاجمی مبنی بر هژمونی بلامنازع نظامی اقتصادی آمریکا را با تشنج‌سازی، مداخله‌ی مستقیم، سرنگونی و جنگ‌طلبی آشکار دنبال می‌کنند و تمرکز آن‌ها بیشتر روی وزرات دفاع و سازمان‌های مخفی و به خصوص سازمان سیا هست و بیشترین نزدیکی و در هم آمیخته‌گی با صنایع تسلیحات نظامی دارند.

دفاع بی چون و چرا از منافع و سیاست‌های اسرائیل با کمی تفاوت بخش جدا نشدنی سیاست هر دو حزب است. لابی اسرائیل AIPAC یعنی کمیته‌ی American Israel Public Affairs Committee در آمریکا آن‌چنان پرنفوذ و قوی است که عملن سیاست خارجی آمریکا در خاور میانه از طرف این لابی رقم زده می‌شود. چندین دهه پشتی‌بانی از دولت اسرائیل در هر سیاست ضد مقررات بین‌المللی و جنگ و غصب زمین یکی از بزرگ‌ترین عوامل رشد احساسات ضد آمریکایی، قدرت‌گیری اسلام رادیکال و عامل جنگ و نفرت در منطقه است.

در بودجه‌ی سالانه‌ی ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین رقم به وزارت دفاع تعلق می‌گیرد، این بودجه با رقمی حول ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیارد دلار در سال بالاترین رقم بودجه‌ی نظامی در دنیا است که نزدیک به نیمی از کل بودجه‌ی کشور آمریکا را تشکیل می‌دهد. بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار از این بودجه به سمت شرکت‌های خصوصی سرازیر می‌شود.

ساختار آشکار که به مثلث آهنین معروف است، از وزارت دفاع موسوم به پنتاگون، کنگره شامل مجسلسنا و مجلس نماینده‌گان و شرکت‌های خصوصی تسلیحاتی، تدارکات ارتش و غیره تشکیل می‌شود.

اما چندین دهه است که هر یک از سه راس این مثلث در درون دیگری

نفوذ کرده است و با در هم تنیده‌گی با سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی دیگر از جمله سازمان‌های امنیت مخفی، سیستم قضایی، دفترهای وکالت، سیستم مالی، رسانه‌ها، اتاق فکرها، نهادهای مذهبی، دانشگاه‌ها و غیره شبکه‌ی عظیم و غیر شفاف‌ی را ایجاد کرده که Mikitary Industrial Complex و یا MIC یعنی شبکه‌های پیچیده نظامی صنعتی خوانده می‌شود.

یکی از جا افتاده‌ترین مکانیسم‌های این در هم تنیده‌گی پراتیک لابی‌گری و همین‌طور مکانیسم revolving door یا درهای گردان یعنی جا به جا شدن افراد سیاسی با بخش خصوصی است.

شکل‌گیری تاریخی و کاربرد این اصطلاح به وسیله‌ی منتقدان و رسانه‌ها و منابع آکادمیک و رسمی بسیار مهم هست چرا که وجود چنین ساختارهای پیچیده را غیر قابل انکار می‌کند.

مبلغ بسیار بزرگی از بودجه‌ی پنتاگون صرف برنامه‌های سری سازمان‌های متعدد مخفی مثل: سازمان سیا (Central Intelligence Agency) آژانس امنیت ملی (DEA Drug Enforcement)، (National Security Agency)، Special Administration Federal Buro of Investigation و Operation Commands SOCOM می‌شود.

در مجموع نزدیک به شانزده سازمان مخفی در آمریکا وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها با نزدیک به ۸۲۰۰۰ کارکن و ۳۰ میلیارد بودجه‌ی سازمان سیا هست.

این سازمان‌ها در رقابت و حتا گاهی در تقابل با یکدیگر عمل می‌کنند مانند سیا و NSA و درون هر یک از آن‌ها هم گروه‌بندی‌های مختلف و گاه متناقض وجود دارد.

این برنامه‌ها و پروژه‌های مخفی تحت عنوان Special Access programs و یا کوتاه SAP یعنی برنامه‌های عملیات سری شناخته می‌شوند. ولی همین برنامه‌ها هم دو بخش هستند. بخش اول برنامه‌هایی هستند که به رسمیت شناخته شده و باید در باره‌ی صرف بودجه به دولت گزارش بدهند با عنوان acknowledged special access، بخش دوم برنامه‌های موسوم به unacknowledged special access programs و یا waived programs هستند که در خیلی از موارد دولت یعنی رییس‌جمهور آمریکا و کنگره هم در جریان گذاشته نمی‌شوند. از طریق این برنامه‌ها بودجه‌ی کلانی در کانال‌های سیاه شبکه‌های قدرت پشت پرده جاری می‌شود که در ادبیات تحقیقی اسم black budget بودجه‌ی سیاه و یا deep black budget

بودجه‌ی سیاه تیره به آنها داده می‌شود. وجود این برنامه‌ها و بودجه‌های سیاه تا کنون از طریق منابع مختلفی افشا شده است. طبق مدارک سنودن فقط در سال ۲۰۱۳ نزدیک به ۵۲ میلیارد دلار بودجه‌ی سیاه به کانال ۱۶ سازمان مخفی سرازیر شده است.

یک روز قبل از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت به طور علنی اعلام کرد سیستم مالی وزارت دفاع آن قدر سوراخ و سنبه دارد که ما قادر نیستیم پیدا کنیم که 2,3 بلیون یعنی ۲۳۰۰ میلیارد از بودجه‌ی وزارت دفاع به کجا رفته است. به گزارش رویترز از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۱ مبلغ 8,5 بلیون یعنی ۸۵۰۰ میلیارد دلار بودجه به کانال‌های سیاه جاری شده است.

در پس این برنامه‌ها و بودجه‌ها شبکه‌های پیچیده و گسترده‌ای از گروه‌های حفظ منافع صنایع تسلیحاتی، صنایع اکترونیک، ساختارهای مالی به خصوص بانکها، شبکه‌های نفتی، شبکه‌های تجارت یا حمایت از سندیکاهای مواد مخدر نهفته است. در این شبکه‌ی پیچیده و تو در تو است که سیاست perpetual war یعنی جنگ‌های بی وقفه طراحی و جا انداخته می‌شود.

تمام پروژه‌های مخفی تحقیقی در حوزه‌ی نظامی و تکنولوژی فضایی و سایبری و بیولوژیکی و غیره برای تولید اسلحه‌های مدرن و طرح‌های میلیتاریزه و اتمی کردن فضا و امثال آن در این شبکه‌های نیمه رسمی انجام می‌گیرد.

این شبکه‌ها و در راس همه سازمان سیا دارای نظامی‌های تعلیم دیده و همین‌طور آدم کشرهای حرفه‌ای به اسم Special Operation Volks هستند که هم در عملیات دولتی نقش بازی می‌کنند و هم برای پیشبرد پروژه‌های مخفی افراد مزاحم را با متدهای ترور، بمب گذاری، سقوط هواپیما، تصادف ساخته‌گی ماشین، خودکشی‌های ساخته‌گی و غیره از سر راه بر می‌دارند. لاپوشانی باند کودکریایی و پدوفیلی در سال‌های هشتاد به قصد black mailing در همین حوزه‌ها انجام می‌گرفت.

از وظایف این سازمان‌ها همچنین کنترل سیستماتیک رسانه‌ها و افکار عمومی برای جا انداختن روایت‌های رسمی و پوشاندن برنامه‌های پنهانی است.

مجموعه‌ی این ساختارهای نیمه رسمی و مخفی را deep state یعنی دولت عمقی و یا shadow state نیز می‌نامند.

سناتور آمریکایی حزب دموکرات Daniel k. Inouye می‌گوید: «در آمریکا یک حکومت shadow state یعنی پشت پرده وجود دارد که دارای نیروی هوایی، نیروی دریایی و بودجه‌ی مخصوص به خود هست که قادر است برداشت خود از علایق ملی را پیش ببرد. این حکومت مخفی خارج از هر گونه checks and balances کنترل و بیرون از چارچوب قانون عمل می‌کند».

تجارت کلان در حوزه تسلیحات

بخش عظیمی از بودجه‌ی پنتاگون به سوی شرکت‌های تسلیحاتی، تدارکات و پشتیبانی ارتش، بازسازی و حفظ امنیت ملی و مانند آن‌ها جاری می‌شود. نگه داشتن دایمی جامعه در حال اضطراب و نا امنی از وظایف این شبکه‌ها است. در زمان جنگ سرد این هیستری ضد کمونیسم بود و امروزه تروریسم جهانی است که بهترین حربه برای واقعیت بخشیدن به war formula یعنی فرمول جنگی و یا جنگ بی‌وقفه و بالا بردن بودجه نظامی محسوب می‌شود. اوباما برنده‌ی جایزه صلح که شعار انتخاباتی‌اش جهانی بدون سلاح اتمی و البته معتقد بود که جنگ بخشی از سرشت بشر human condition است در سال ۲۰۱۰ با مدودوف رییس جمهور روسیه در کرملین معاهده‌ی دوجانبه‌ی کاهش بودجه‌ی نظامی برای تسلیحات اتمی را امضا کرد. در سال ۲۰۱۵ قانونی را امضا کرد که ۳۳۴ میلیارد دلار بودجه صرف نوسازی تسلیحات اتمی آمریکا بشود.

صدور اسلحه یکی دیگر از عوامل دامن زدن به تناقضات جنگی و منبع درآمد صنعت تسلیحات نظامی است. آمریکا، در رده‌ی اول، اروپای متحد در رده‌ی دوم و روسیه در رده‌ی سوم کشورهای صادر کننده‌ی اسلحه هستند. لیست بلندی از بزرگ‌ترین شرکت‌های تسلیحاتی وجود دارد که Lockheed Martin و Boeing در رأس آن قرار دارند.

با این که صدور اسلحه به کشورهای در حال جنگ ممنوع است، آمریکا و کشورهای اتحادیه‌ی اروپا قراردادهای میلیاردی با کشورهای می‌بندند که در جنگ درگیر هستند مثل عربستان سعودی و ترکیه که اولی در جنگ نیابتی در یمن و دومی در جنگ سوریه و سرکوب کردها درگیر هستند.

گره خورده‌گی تسلیحات با سوخت‌های فسیلی

انرژی حاصل از سوخت فسیلی عنصر حیاتی و پایه‌ی صنایع مدرن هست، کنترل و سلطه بر این بخش کنترل شاه‌رگ حیاتی اقتصاد دنیا و ضامن

سلطه‌ی سیاسی است. در آمریکا نفت به دو دلیل مهم با تسلیحات گره خورده، یکی نیاز وافر به انرژی برای تولید صنعتی است. بزرگ‌ترین بهره‌بران سوخت‌های فسیلی در آمریکا شرکت‌های بزرگ نفتی و همین‌طور صنایع تسلیحات و الکترونیک هستند که پول‌های کلانی در لابی نفت سرمایه‌گذاری می‌کنند و به top polluters یعنی سرآمد آلوده‌کننده‌ها مشهورند. سه چهارم لابی نفت کارمندان سابق دولت فدرال هستند که با همان مکانیسم درهای گردان از بخش سیاست به بخش تجارت رفته‌اند و روابط قبلی خود را برای کار لابی استفاده می‌کنند. من اسم چند شرکت را فقط لیست می‌کنم:

Exxon Mobil, Royal Dutch Shell, BP, Total, Chevron Corporation, Conoco Philips, General Elektronic, southern Company, First Energy, Edison Elektic Institute, etc

اما دلیل دیگر گره خورده‌گی علایق big oil یعنی شرکت‌های بزرگ نفتی با تسلیحات نقش حیاتی پترودلارها در ایجاد تنش و جنگ و نظامی کردن و همین‌طور فروش اسلحه است. بعد از جنگ جهانی دوم وزرای مالی و مدیران بانک‌های ملی ۴۴ کشور در Bretton Woods , New Hampshire یک توافق نامه امضا کردند که بر مبنای آن دلار مرجع همه ارزها و پشتوانه آن طلا قرار داده شد.

این سیستم که جریان سرمایه را در دنیا در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا حدی تنظیم کرده بود در اواخر جنگ ویتنام که اقتصاد آمریکا دچار بحران شد و دلار زیر فشار رفت، توسط دولت نیکسون به طور ناگهانی در سال ۱۹۷۱ یکطرفه unilateral لغو شد و دو سال بعد رسماً مختوم اعلام شد.

با لغو توافق برتون وودز و آزاد شدن دلار از پشتوانه‌ی طلا دولت آمریکا به چاپ بی سابقه‌ی دلار دست زد و همین منجر به پایین آمدن ارزش دلار و به تبع آن کاهش قدرت خرید از درآمد نفتی شد. کشورهای صادرکننده‌ی نفت دست به اعتصاب و کاهش میزان صادرات زدند از جمله ایران و لیبی و این قضیه به بحران نفت و یا شوک نفتی در ۱۹۷۱ انجامید. شوک بعدی در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ بعد از جنگ یوم کیپور بود که کشورهای عربی، صدور نفت به کشورهای غربی را متوقف کردند. بعد از این دو واقعه قیمت نفت و همین‌طور چاپ دلار به میزان بی‌سابقه‌ای بالا رفت.

معامله‌ی نفت با دلار باعث سرازیر شدن پترودلارها به خصوص به

خاورمیانه و پول‌های کلان در دست رژیم‌های منطقه و خریدهای کلان اسلحه شد که مورد ایران، لیبی، و عراق و عربستان سعودی و در سال‌های اخیر کشورهای خلیج فارس مثل قطر و امارات متحده مثال‌های بارز آن هستند. جنگ ایران و عراق بدون انبان اسلحه‌های خریداری شده از پترودلارها توسط این دو کشور ممکن نبود. کیسینجر بزرگ‌ترین طراح سیاست خارجی در تاریخ آمریکا به ریگان رییس جمهور وقت توصیه می‌کرد که این جنگ را طولانی و از آن سرمایه کسب کند.

به این ترتیب نگه داشتن وابسته‌گی حیاتی صنعت و اقتصاد از سوخت‌های فسیلی، با سد کردن تکنولوژی‌های مدرن جای‌گزین موتورهای سوختی و مبارزه با پروژه‌های حفاظت از محیط زیست و انرژی‌های بازیافتی از وظایف عمده‌ی این شبکه‌ها است.

آمریکا بعد از سرکار آمدن ترامپ که رابطه‌ی تنگاتنگی با ارتش و کمپانی‌های تسلیحاتی دارد مقررات کنترل و نظارت بر این شرکت‌ها را به طور رادیکال کاهش داد، مالیات‌ها را پایین آورد و تمام تعهدهای مربوط به محیط زیست و از جمله معاهده‌ی پاریس را لغو کرد و در نشست بین‌المللی محیط زیست در بن شرکت نکرد، بودجه‌ی حامیان محیط زیست را قطع کرد و به جنگ تبلیغاتی بر علیه این جریان‌ها دست زده است. در عکسی که در یک نشست گرفته شده ترامپ را در حال امضای فرمان کاهش مقررات برای شرکت‌های بزرگ را می‌بینیم. پشت سر مرلین سون رییس بزرگ‌ترین شرکت تسلیحاتی دنیا یعنی لاکهید مارتین ایستاده با بقیه روسای شرکت‌های تسلیحاتی و الکترونیکی.

اما از طرف دیگر به بهانه‌ی مبارزه با گرمایش زمین پروژه‌های پرخرج مخفی دیگری در پشت پرده در جریان است که تمام کوره‌ی زمین را به آزمایشگاه خصوصی شرکت‌های تسلیحاتی، نفتی، الکترونیکی تبدیل کرده است.

پروژه‌ی پنهانی مهندسی و دستکاری محیط زیست Geoengineering و مدیریت اشعه خورشیدی Solar Radiation Management و یا Stratospheric Aerosol Injection و یا روش‌های Hightech که برای کنترل گرمایش زمین اکنون از طرف این شبکه‌ها اعمال می‌شود بزرگ‌ترین دستکاری در اکو سیستم است. فیلم مستندی هست که در آن رییس سازمان سیا در حال تبلیغ این تکنیک‌ها در یک جلسه Council on Foreign Relation یعنی یکی از پر نفوذترین اتاق فکرهای آمریکا و جهت دهنده‌ی سیاست‌های آمریکا است. با این تکنیک‌ها ترکیبات شیمیایی از راه جت‌های نظامی و باربری در فضا تزریق می‌شود تا ذرات انعکاس

دهنده‌ی نور را وارد آتمسفر زمین کرده و در نتیجه گرمایش زمین را کاهش دهد. این فرایند میزان نانو پارتيكله‌های حامل آلومینیوم و باریوم و آرسن در هوا و در نتیجه روی زمین افزایش داده و تاثیرات ویرانگر و غیر قابل بازگشت روی میکروارگانيسم‌ها، حشرات، گیاهان و حیوانات می‌گذارد.

ذرات نانو که اندازه‌ی آنها در حدود یک میلیونیم میلی‌متر است قادرند در تمام ارگان‌ها نفوذ کنند، از جداری سلول‌ها عبور کنند و حتا وارد DNA دی ان آی موجودات زنده شوند. میزان ذرات آلومینیوم در محیط زیست رو به افزایش است، ماده‌ای که بسیاری از پزشکان آن را دلیل بالا رفتن آلزهایمر، آوتیسم و ADAS در کودکان و افزایش روزافزون سرطان به خصوص در زن‌ها می‌دانند.

مواد خام

جنگ بر سر مواد خام موضوع تازه‌ای نیست منابعی چون نفت، خاک‌های فلزدار، طلا، الماس و دستیابی به این منابع از دیرباز زمینه‌ساز دخالت دولت‌ها و ایجاد درگیری‌های نظامی و جنگ، به خصوص در کشورهای افریقای، مانند جمهوری دموکراتیک کنگو و همسایه‌های آن بوده است.

استخراج کولتان یکی از موارد به خصوص سو استفاده از کار کودکان است چرا که به خاطر اندام کوچک و نحیفشان به کار در تونل‌های تنگ و تاریک زیرزمین گمارده میشوند و یا در مزرعه‌های کاکائو، بدون مزد و یا مزد ناچیز به شکل برده به بی‌گاری گماشته میشوند. و در ناامن‌ترین و خطرناک‌ترین شرایط کاری، کودکی و سلامت و آینده‌ی خود را، قربانی سود کلان باندهای استخراج مواد خام می‌کنند. کولتان فلز ترکیبی است که در همه‌ی وسایل الکترونیکی نظامی و غیرنظامی از جمله تلفن‌های دستی و رایانه‌های هوشمند به کار برده میشود و استخراج آن زمینه‌ی مناقشات نظامی داریم است. به سبب گسترده‌گی مطلب و نبود وقت ناگزیر در این جا بیش از این به آن نمی‌پردازیم.

مواد مخدر

تجارت مواد مخدر از بازارهای پرسود برای تهیه‌ی ارز، برای خریدن تسلیحات به خصوص توسط شورشی‌ها و گروه‌های فرانظامی دولتی و غیردولتی است.

در جنگ افغانستان بخش بزرگی از مخارج طالبان از کشت خشخاش و تهیه و تجارت تریاک و هرویین تامین میشود. اکنون پس از ۱۶ سال بعد از

اشغال افغانستان توسط آمریکا، طالبان مناطق بیشتری را تحت کنترل دارد. افغانستان با ۲۲۴۰۰۰ هکتار کشت خشکاش ۹۰٪ هرویین دنیا را تولید می‌کند، که در سال گذشته تقریباً دو برابر شده است. طبق آمار موجود در حال حاضر از جمعیت سی میلیونی افغانستان، سه و نیم میلیون معتاد به مواد مخدر و به خصوص هرویین است که بیش از یک میلیون آن زن و بین سیصد تا هشتصد هزار آن کودک می‌باشند. سازمان‌های مخفی در آمریکا پشت پرده همیشه در ترافیک و تجارت مواد مخدر دست داشته‌اند و یا برای منافع خاصی از آن حمایت کرده‌اند.

در زمان جنگ پنهان لائوس سازمان سیا شرکت هواپیمایی خود Air America را در اختیار دولت Hemong گذاشته بود که با پول مواد مخدر اسلحه می‌خرید تا بر علیه شورشی‌های چپ بجنگد.

در رسوایی ایران کنترال در زمان ریگان و رفسنجانی، سازمان سیا به طور مخفی و غیرقانونی به ایران اسلحه می‌فروخت و پول آن صرف کمک مالی به کنترالها می‌شد که با این پول مخارج جنگی خود برای براندازی رژیم ساندینیست در نیکاراگوئه را تامین می‌کرد. در جریان افشای این رسوایی بود که مدارک ساخت و پاخت سازمان سیا با باندهای فروش کوکائین توسط کنترال و فروش هزاران تن کوکائین که سبب اپیدمی مواد مخدر در کالفرنیا شد، افشا گردید.

یکی از بزرگترین قتل‌های سیاسی در آلمان یعنی قتل اووه بارشل نخست وزیر ایالت شلزویگ هولشتاین و یک سلسله قتل‌های دیگر در همین رابطه انجام گرفت.

یک نمونه‌ی اخیر تداخل مواد مخدر با تسلیحات رو شدن پروژه Cassandra کاساندرای در زمان اوباما است. تشکیلات حزب‌اله از طریق قاچاق مواد مخدر و کوکائین به آمریکا نزدیک به یک میلیارد دلار در سال درآمد داشت که به مصرف خرید اسلحه برای شاخه‌ی نظامی آن یعنی جهاد اسلامی می‌رسید.

در زمان مذاکره اوباما با هدف توافق هسته‌ای با ایران پروژه‌ی تعقیب این باند قاچاق مواد مخدر برای امتیاز دادن به حزب‌اله ایران از طرف اوباما سد شد و سازمان مبارزه با مواد مخدر و دادگستری از تعقیب سران این حلقه از جمله عبدالله صفی‌الدین محور ارتباطی حزب‌اله لبنان با تهران و علی فیاض مسوول تهیه‌ی اسلحه برای شبه نظامی‌های شیعه عراق بازداشت شد. شخص دیگری که در ترافیک مواد مخدر به آمریکا و پولشویی دست داشت ایمن سعید جمعه اهل

لبنان است.

۲- ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه‌ی عطف، پی‌آمدهای اجتماعی، سیاسی و نظامی آن

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و پی‌آمدهای آن بزرگ‌ترین واقعه و نقطه‌ی عطف بزرگی در تاریخ قرن بیست و یکم است. بعد از فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد سیاست نظامی آمریکا و در ورای آن شبکه‌ی نظامی اقتصادی احتیاج به گول‌ها و دشمن‌های تازه داشت. در سال ۱۹۹۱ جرج بوش دکترین دولت‌های شیطانی Rogue States Doctrine شامل ایران و عراق و بعد Axis of Evil را به اضافه کردن کره شمالی مطرح کرد. روایت رسمی دولت این است که تروریست‌های طرفدار القائده این حمله را طرح و اجرا کردند. اما شواهد بسیاری مبنی بر عمدی بودن و یا مانع از اتفاق نیفتادن آن و نیز نقش عربستان سعودی در آن در دست است و نزدیک به یک سوم مردم آمریکا معتقدند که این واقعه یک insider job یعنی کار خودی بوده است. این واقعه چک سفیدی بود که رژیم بوش با آن سیاست GWOT یا جنگ جهانی بر علیه تروریسم را تئوریزه کرد و جا انداخت تا اشغال نظامی افغانستان و حمله به عراق را تحقق ببخشد.

بعد از جنگ عراق خاورمیانه پهنه‌ی جنگ‌ها و کشتارهای پی در پی شده که با مداخله‌ی نظامی آمریکا و روسیه و سیاست‌های جنگ افروز ایران و عربستان و ترکیه پایانی برای آن در چشم انداز نیست.

بعد از این واقعه Department of Homeland Security وزارت امنیت داخلی تاسیس شد که کانال تازه‌ای برای سودبری شرکت‌های MIC را فراهم آورده است.

در سایه‌ی قانون USA Patriot act شبکه‌ی گول‌پیکر جمع‌آوری اطلاعات و کنترل از طرف NSA ابتدا در آمریکا جا انداخته شد و اکنون مراقبت و خبرچینی از شهروندان در تمام دنیا ابعاد گول‌آسایی پیدا کرده است.

۳- ویژه‌گی‌های چشم‌گیر در سازماندهی و پیش‌برد جنگ‌های مدرن

جنگ‌های انتزاعی و دور از بارزترین ویژه‌گی‌های جنگ برای کشورهای سودبر انتزاعی و دور کردن جنگ از منظر عمومی و انتقال بار فیزیکی، روانی و عاطفی جنگ به بیرون از جامعه‌ی خودی است. این سیاست انتقال فاحش قربانیان جنگ از کشورهای ثروت‌مند به کشورهای

فقیر، از طبقه فرادست به طبقه فرودست و از مردان به زنان و کودکان را در پی دارد. یک روش برای پیشبرد آن، کاهش سیستماتیک کشته‌ها و زخمی‌های خودی یا *Light Footprint Warfare*، روش جنگی جاپای سبک است. اگر جنگ ویتنام بیش از ۶۰،۰۰۰ سرباز کشته و ۳۰۰،۰۰۰ سرباز زخمی آمریکایی به جا گذاشت در اشغال عراق در مدت زمان مشابه آمریکا نزدیک به ۴۵۰۰ سرباز کشته داده است. این رقم در اشغال نظامی افغانستان حدود ۲۴۰۰ است.

تکنولوژی مدرن نظامی و سایبری

یک روش برای کاهش تلفات خودی استفاده از تکنولوژی‌های مدرن و بمباران از هوا و انهدام‌های گسترده است. آمریکا بیش از پیش با بمباران هوایی و کم‌تر با فرستادن سرباز در جنگ شریک می‌شود. تکنولوژی‌های مدرن جنگ نه تنها کشتارهای وسیع را ممکن می‌کنند بلکه سبب تخریب و با خاک یکسان کردن مناطق مورد حمله و از کار انداختن تمام ساختارهای زیستی مثل شبکه‌های راه و برق و تلفن و تامین خوراک و سوخت می‌شوند. تسلیحات انهدام عمومی *Weapons of mass destruction* طبق معاهدات بین‌المللی ممنوع است ولی این فقط به اسلحه‌های اتمی، شیمیایی و بیولوژیک محدود می‌شود. استفاده از توپ و تانک و بمباران‌های وسیع و تخریب کامل شهرها و همین‌طور کشتار توسط درون‌ها که در آن بیشتر غیرنظامی‌ها کشته می‌شوند جزو این اسلحه‌ها محسوب نمی‌شود. تصویر شهرهای ویران شده در عراق، سوریه و یمن دهشت‌بار و یادآور فیلم‌های تخیلی هراس‌انگیز است. درون‌ها یعنی هواگردهای بی‌سرنشین و کنترل از راه دور که در زمان اواما رایج شد از آخرین دستاوردهای تکنولوژی هستند.

اکنون رقابت سختی بر سر بازار چند میلیارد دلاری تولید این اسباب‌بازی‌های کشتار عمومی به خصوص در اسرائیل در گرفته است. یک گروه اکتیویست با کوشش دو خانم که سعی داشت با کار لابی در کنفرانس کنترل سلاح‌های جنگی سازمان ملل متحد، کاربرد این سلاح‌ها را ممنوع کند به سرنوشت تاسف‌آوری دچار شد که باعث خنده و گریه‌ی هم‌زمان است. چرا که کنفرانس بعدی به علت نبود بودجه برای تمام شرکت‌کننده‌گان در این کنفرانس لغو شد.

پسا قهرمانی و تجاری کردن ارتش

در تمام کشورهایی که از تکنولوژی جنگی بالایی برخوردارند به تدریج سربازی اجباری لغو و سربازی داوطلبانه یعنی مزدبگیر جای آن را

گرفته است و یا مدت سربازی کاهش یافته است. نمونه‌های این روند آمریکا هست که در سال ۱۹۸۰ خدمت نظام اجباری را لغو کرد و اکنون از ۲۸ کشور عضو ناتو ۲۱ کشور از جمله آلمان، فرانسه خدمت نظام اجباری را لغو کرده‌اند. این تغییر همین‌طور طبقاتی کردن رادیکال خدمت نظام است چرا که از این طریق بیش از پیش فرزندان خانواده‌های اقلیت‌های فرودست و فقیر به خدمت سربازی رو می‌آورند و به علت تحصیلات پایین‌تر در پست‌های پر مخاطره‌تری خدمت می‌کنند.

اما چشم‌گیرترین تغییر که ارتش و جنگ در قرن بیست با آن مشخص می‌شود واگذار کردن عملیات جنگی و امنیتی به شرکت‌های خصوصی و پیمان‌کاران جنگی به اسم PMC یا Private Military Companies است که نقش بزرگی در عملیات جنگی و همین‌طور طولانی کردن جنگ دارند.

یکی از بزرگ‌ترین این شرکت‌ها که در جنگ عراق و افغانستان قراردادهای زیادی با پنتاگون بست شرکت Black Watter بود. این شرکت که به خاطر خشونت و قتل غیر نظامی‌ها در بغداد اسم و رسمی پیدا کرد بسیار منفور بود طوری که یک بار چند سرباز این شرکت پایین کشیده شده و لینچ شدند که بعد از این واقعه بود که وجود شرکت‌های خصوصی نظامی و کارکرد آن‌ها در رسانه‌ها و افکار عمومی راه پیدا کرد. این شرکت بعد به Xe Services و بعد با ادغام چندین شرکت دیگر به اسم Academi آکادمی به شکل شرکت سهامی اداره می‌شود. شرکت دیگری که تشکیلات آن در بریتانیا هست شرکت Defence Servises Ltd Aegis است.

با این که همه این شرکت‌ها سرباز مزدور از هر رنگ و نژادی استخدام می‌کنند، Aegis بیشترین سهم را در استخدام کودک سربازهای سابق دارد که در جنگ‌های وحشیانه‌ی داخلی در سیرالئون و اوگاندا شرکت داشتند. این کودک سربازها را war Lord اربابان جنگی در بیشتر موارد یا با کشتن پدر و مادرشان جلو چشم خودشان و یا با مجبور کردن این که خودشان آن‌ها را بکشند با وحشیانه‌ترین روش‌ها سربازگیری می‌کردند. این کودک سربازها که سال‌ها تنها حرفه‌ای که یاد گرفته بودند کشتن بود بعد از تمام شدن جنگ‌های داخلی به شدت تراما تیزه شده هستند و به علت بی‌سوادی و نداشتن شغل و حرفه در مرز فقر دست و پا می‌زنند و برای همین طعمه‌ی خوبی برای سربازگیری از طرف شرکت‌های کوچک و بزرگ هستند که مثل قارچ در کشورهای فوق به ویژه کامپالا از زمین سر بر می‌آورند.

به دلیل زیاد بودن تعداد داوطلب‌ها شرکت‌های مادر با فشار روی

شرکت‌های واسطه حقوق ماهانه‌ی سربازها را به طور روزافزون کاهش می‌دهند. هر اعتراضی منجر به لغو یک طرفه‌ی قرار داد می‌شود. در موارد زخمی شدن، بیمار شدن و یا کشته شدن هیچ حق و حقوقی به سرباز و یا خانواده‌ی آن پرداخته نمی‌شود و کشته شده‌گان این سربازها در هیچ آماری ثبت نمی‌شود. هم اکنون بیش از صد شرکت نظامی خصوصی وجود دارد که طبق آمار موجود درآمد سالانه‌ی بین ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار در سال دارند که بعضی منابع این رقم را صد میلیارد تخمین می‌زنند.

یکی از مدیران سابق James Ellery Aegis در یک گفت‌وگو اقرار کرد که پیمان‌کارهای این شرکت «وظیفه داشتند» از کشورهای مثل سیرالئون که در آن‌ها میزان بی‌کاری بالا و نیروی کار مناسب موجود است (یعنی کودک سربازانی که سال‌ها تنها حرفه‌شان کشتن بوده است) سربازگیری کنند که به این وسیله مخارج حضور آمریکا در عراق را پایین بیاورند. (به نقل از گاردین)

در حال حاضر نزدیک به ۳۰۰,۰۰۰ کودک سرباز در دنیا هست که سن آن‌ها از شش سال شروع می‌شود که نزدیک به چهل درصد از آن‌ها دختر هستند که برای استفاده‌ی جنسی و خدمت خانه‌گی و همین‌طور در جنگ نگه‌داری می‌شوند. این کودکان غالباً برای تحمل وحشی‌گری جنگ به مواد مخدر آلوده می‌شوند و در زد و خوردهای نظامی به عنوان سپر از آن‌ها استفاده می‌شود.

چند قطبی و یا نیابتی شدن، دولت‌های از کار افتاده

جنگ‌های مدرن به ندرت در یک متن دوقطبی مثل گذشته انجام می‌گیرند، بلکه تبدیل به جنگ‌های چند قطبی و یا جنگ‌های نیابتی شده‌اند. این جنگ‌ها یا در بستر دولت‌های از کار افتاده پا می‌گیرند و یا در بیشتر موارد خود سبب پیدایش دولت‌های ناکارآمد failed states و یا از کار افتاده collapsed states می‌شوند. به وجود آوردن دولت‌های ناکارآمد و یا از کار افتاده که در آن‌ها سیستم اداری کشور به شدت صدمه دیده و دولت دیگر قادر نیست نیازهای امنیتی و اقتصادی مردم را تامین کند یکی از حربه‌های فرمول جنگ‌های بی‌وقفه است. مثال روشن آن سوریه و جنگی هست که در آن نیروهای داخلی و خارجی مختلفی درگیر هستند. و یا یمن که جنگ نیابتی ایران و عربستان تمام ساختارهای مدنی آن را نابود کرده است و ویرانی‌های وحشتناک و قحطی و بیماری و با روز به روز هزاران کشته به جا می‌گذارد.

همین دولت‌های از کار افتاده و هرج و مرج ناشی از آن بزرگ‌ترین مانع روانی برای مبارزه با رژیم‌های مرتجع و سرکوبگر منطقه است. همین ترس از تبدیل شدن به سوریه و عراق و لیبی هست که سبب می‌شود در ایران مخالفان رژیم نیز رای‌های میلیونی خود را به پای کاندیداهای قلابی بریزند و در آمریکا لابی‌های کراواتی رژیم ایران همراه با لابی‌های بزرگ نفت در آمریکا سازمان‌های مشکوک صلح مانند نایاک ایجاد کنند و با ننگ داشتن شمشیر داموکلس حمله‌ی نظامی به ایران رژیم سرپا فاسد و جنایتکار ایران را روی پا ننگ دارند که خود منشای جنگ و صدور ترور در منطقه است. سیاست روسیه در این میان در دعوی قدرت نظامی با آمریکا و غرب دفاع از رژیم‌های فاسد و بتونه کردن قدرت آن‌ها است.

کنترل سیستماتیک افکار عمومی

جبهه‌ی داخلی یعنی جهت دادن و دست‌کاری افکار عمومی بخش بزرگی از ساز و کارهای ماشین جنگی است. کنترل نارسای افکار عمومی در جنگ ویتنام سبب شد که خبرها و عکس‌های جنایت‌های جنگی آمریکا به داخل برسد و از همین جا کوشش سازمان‌های مخفی برای کنترل افکار عمومی برتری ویژه‌ای یافت. ارگان‌های جنگ‌ساز آمریکا روحیه‌ی عمومی مخالفت با جنگ ویتنام را سیندروم ویتنام یعنی بیماری نام داده بودند. جرج بوش در سال ۱۹۹۱ گفت با حمله به عراق یک بار برای همیشه در تاریخ سیندروم ویتنام علاج شد.

رسانه‌ها با شیوه‌های مختلفی هم‌ساز و هدایت می‌شوند. یکی ادغام تمام رسانه‌ها در چند کارتل رسانه‌ای بزرگ است که سبب می‌شود که رسانه‌های مین ستریم هدایت شده و هم‌ساز بر سر هر جریان همه‌گی هم‌صدا فقط یک چیز را تکرار کنند و نقش آن‌ها جا انداختن روایت‌های رسمی، پوشاندن انگیزه‌های واقعی جنگ و وارونه جلوه دادن حقایق و نیز جنجالی کردن مطالب بی اهمیت است.

نزدیک به ۹۰٪ رسانه‌های آمریکا به شش شرکت بزرگ رسانه‌ای تعلق دارند. تئوری Framing در همین رابطه به کار برده می‌شود به این ترتیب که گزارشگری رسانه‌ها در چهار چوب روایت‌ها و واژه‌گان جا افتاده و هدایت شده قرار می‌گیرد و از آن فراتر نمی‌رود. در جنگ عراق سیاست خبررسانی موسوم به Imbeded Media یا رسانه‌های جاسازی شده به کار بسته شد. گزارشگری از مناطق جنگی تنها به وسیله‌ی گزارشگران نظامی و در راستای تبلیغات جنگی آمریکا سازمان داده شد و گزارشگری بی طرف دشوار و عملی ناممکن گردید. همان‌طور که قبلن

هم اشاره کردم سازمان‌های مخفی در تمام فرستنده‌های بزرگ مامور مخفی دارند. مجموعه‌ی این تکنیک‌ها و سیاست‌ها، جنگ را به فراسوی ذهن و زنده‌گی مردم تبعید کرده است. در زمان جنگ ویتنام تنها در یک تظاهرات در واشنگتن ۵۰۰،۰۰۰ نفر یعنی به اندازه‌ی جمعیت شهر فرانکفورت به خیابان‌ها ریختند. امروزه جمعیت‌های اعتراضی را فقط در مواقع شارلی ابدو، نیس و برلین و لاس و گاس می‌بینیم چرا که کشته‌ها نزدیک هستند.

۴- سودبری در همه حوزه‌ها

شرکت‌های بازسازی و پشتیبانی rebuilding and support : این شرکت‌ها از قبل و هم‌زمان و بعد از جنگ قراردادهای میلیاردی با وزارت دفاع می‌بندند. من در این جا فقط به یک نمونه از شرکت‌های بازسازی و پشتیبانی به اسم Halliburton اشاره می‌کنم. در سال ۱۹۹۰ دیک چنی وزیر دفاع در دولت بوش پدر یک برنامه به راه انداخت به اسم LOGCAP که مبنی بر واگذاری تمامی وظایف تدارکاتی و پشتیبانی به شرکت‌های خصوصی بود. بعدن در سال ۱۹۹۵ که دیک چنی رییس CEO این شرکت شد اولین قراردادها از طرف ارتش با این شرکت بسته شد. در این زمان او حقوق سالانه‌ی معادل ۲۶ میلیون دلار دریافت می‌کرد و ۴۶ میلیون دلار سهام شرکت را داشت. بعد که او معاون رییس جمهور شد فقط تا سال ۲۰۰۲ نزدیک به ۱۶۴ میلیون دلار خسارت از این شرکت دریافت کرد. از طرف وزارت دفاع یک قرارداد open end با این شرکت بسته شد که تمام کارهای تدارکاتی ارتش را بدون مزایده در اختیار این شرکت می‌گذاشت. این پراتیک از طرف کنگره مورد اعتراض قرار گرفت و سهمی هم به شرکت‌های خصوصی دیگر داده شد ولی سهم شیر کماکان به این شرکت تعلق داشت. فقط در سال اول حمله به عراق ۱۲ میلیارد پول به کیسه‌ی این شرکت‌ها ریخته شد که بدون شوخی با کیسه و ساک این پول‌ها را در بغداد دریافت می‌کردند.

تامین صلح

تامین صلح خود بازار سودآور دیگری برای شرکت‌های تسلیحاتی و اقمار آن است. شورای امنیت سازمان ملل در واقع آژانس نماینده‌گی پنج کشور دارای حق وتو هست که ۸۵٪ درصد از صدور اسلحه را دارند. نیروهای محافظ صلح سازمان ملل متحد نیز صاحب ارتش، تسلیحات و مهمات و مشتری صنعت تسلیحات هستند. این سازمان هم سربازهای مزدبگیر خود را بیشتر از مناطق فقیر استخدام می‌کند. بعد از اشغال و یا دخالت نظامی باز تشکیلات نظامی در این مناطق تحت عنوان

نگه‌بانی از صلح باقی می‌مانند که بخشی از ساز و کار تجارت جنگ و معامله اسلحه و استخدام سرباز هستند. مانند ادامه استقرار نیروهای نظامی آمریکا در عراق و نیروهای ناتو در افغانستان.

نگه‌بانی از مرزها و جلوگیری از ورود مهاجران

برای حفظ مرزها و محدود کردن فرار و مهاجرت از مناطق جنگ زده و نابسامان مقادیر زیادی از ابزار تکنولوژیک از همان شرکت‌های تولید سلاح برای حفظ مرزها و غیره خریداری می‌شود.

۵- اشاره‌ای کوتاه به موضع فمینیست‌های غربی در مورد جنگ

تمرکز فمینیسم لیبرال در آمریکا غالبن روی برابری با مردان و مشارکت سیاسی و حضور زنان در قدرت و حوزه‌های اجتماعی بوده است

در تمام سال‌های بعد از ۱۱ سپتامبر، دو اشغال بزرگ افغانستان و عراق و سرنگونی رژیم در لیبی و همین‌طور جنگ‌های وحشیانه در خاورمیانه، بخش ضد جنگ جنبش زنان در سایه فمینیسم لیبرال و همین‌طور آن بخش از فمینیسم که به موج سوم معروف هست رنگ باخته است. در انتخابات ۲۰۱۶ تمام کوشش فمینیست‌های لیبرال این بود که هیلری کلینتون و یک زن به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده بشود. سهم رو به افزایش سربازان زن از طبقات پایین لاتینی و سیاه‌پوست در ارتش آمریکا باعث موضع‌گیری محتاطانه فمینیست‌ها نسبت به مشارکت زنان در جنگ شده است. در حالی که اشغال نظامی افغانستان با تبلیغ رهایی زنان از رژیم ضد زن و وحشی طالبان مورد حمایت بخشی از فمینیست‌های لیبرال بوده، سقوط موقعیت اجتماعی و حقوقی زن‌ها و اسلامی کردن قوانین و کاهش مشارکت در کنار صدمات نظامی بعد از حمله عراق مورد مباحثه و ارزیابی قرار نگرفته است.

۶- جریان‌های پشت پرده، تئوری توطئه یا افشای توطئه

پنهان‌کاری، دسیسه‌های سیاسی و توطئه برای رسیدن به مقاصد سیاسی و اقتصادی و همین‌طور خبرچینی از مردم عادی و یا نفوذ و جاسوسی در کشورها و نهادهای دشمن در تاریخ همزاد و همراه تقریبین هر سیستم سیاسی بوده است. اما با ظهور دولت‌های مدرن و به ویژه بعد از جنگ جهانی اول و همین‌طور آغاز جنگ سرد این تشکیلات جاسوسی روز به روز وسیع تر، پیچیده تر و مجهزتر شدند. سیستم خبرچینی و شکار انسان اردوگاه‌های مرگ و با جوخه‌های اعدام فرستاد. سازمان‌های مخوف و

دوزخی که در شوروی سابق و در راس آن کا گ ب KGB به ویژه در زمان بریا که در آن میلیون‌ها انسان قربانی آن شدند. سازمان‌های مخفی در آمریکا به خصوص سازمان سیا با پیشینه‌ی رسوای سرکوب هر جریان مترقی و سرنگونی هر رژیم مردمی، حمایت از رژیم‌های دیکتاتوری، که کودتا بر علیه دولت مصدق و آئنده فقط دو نمونه‌ی کوچک آن است. و به این‌ها می‌شود یک لیست دراز از موساد و ساواک Securite General و MI6 و بقیه را اضافه کرد.

ولی فرق سیستم‌های مخفی جاسوسی در سیستم‌های دیکتاتوری با این سازمان‌ها در دولت‌های ظاهر دموکراتیک این هست که در اولی این جریان‌ها منفور و عملن در رودر روی مستقیم با مردم قرار می‌گیرند و هیچ ارگان کنترل کننده نمی‌تواند قدرت آن‌ها را محدود کند و رسانه‌های رسمی نقش افشاگری خود را بازی نمی‌کنند. ولی در دموکراسی‌های غربی و به خصوص آمریکا این سازمان‌ها باید در مقابل مجلس و نماینده‌گان مردم جوابگو باشند و خود این دولت‌ها تعهدهای بین‌المللی دارند، بی شک آزادی بیان و حقوق مدنی وجود دارد و دست رسانه‌ها برای افشاگری تا حد زیادی باز هست. برای همین است که هر نقشه‌ی سیاسی و دسیسه سازی و زمینه چینی جنگی به خصوص که در راستای منافع مردم همان کشور نباشد، پنهانی برنامه‌ریزی می‌شود و زیر عنوان‌های ساخته‌گی و یا دروغین false flag اجرا می‌شود و به خصوص با آن‌چنان گستره‌ی وسیعی از زمینه سازی روانی و شست‌وشوی مغزی همراه هست که پیشینه‌ی مردم همان روایت رایج رژیم را باور و نهادینه می‌کنند.

من فهرست وار به نمونه‌های کارکرد فقط یکی از این سازمان‌ها یعنی سازمان سیا اشاره می‌کنم: قاچاق مواد مخدر Air America؛ ترور جان اف کندی؛ ترور رابرت کندی؛ ترور مارتین لوتر کینگ؛ عملیات خلیج خوک‌ها بر علیه کوبا؛ طرح عملیات Northwood Operations و goosmore بر علیه کوبا، عملیات Ajax Operation کودتای ۲۸ مرداد در ایران و سر کار آوردن شاه که مدارک رسمی آن بیرون داده شد. ترور ژنرال شنايدر فرماندهی ارتش در حکومت آئنده در خیابان و Operation FULBET سقوط آئنده. operation Gladio، قتل‌های سیاسی و عملیات تروریستی دست راستی‌ها با حمایت دولت ایتالیا سازمان‌دهی و مسلح کردن و تامین مالی مجاهدین در افغانستان برای براندازی حکومت طرفدار شوروی؛ آزمایش‌های پنهانی که سازمان سیا بر روی سربازان داوطلب و همین‌طور روی شهروندان آمریکایی، کانادایی و یک مورد ساکنان یک ده فرانسوی در حوزه‌ی اعمال داروها و مواد روان‌گردن مثل

ال اس دی و شوک الکتریکی روی بیماران برای شکستن اراده و بعد از بین بردن خاطره، تربیت آدم کش. این پروژه‌ها با نام‌های blue bird و artichok و بعدها MK-Ultra هزارن کشته و زخمی و اثرات جانبی به جا گذارد. در سال ۱۹۹۳ بیل کلینتون از انسان‌هایی که این اعمال جنایت‌آمیز روی آن‌ها انجام شده بود رسماً و علناً معذرت خواست.

هر کوشش جدی برای انداختن نور به ساختارها و عملیات در این کنج‌های تیره اگر بسیار حساس و خطرناک باشد با سر به نیست کردن و حذف فیزیکی و اگر تبدیل به علاقه‌ی عمومی و گسترده بشود با برجسب اعتقاد به تئوری توطئه مورد مضحکه قرار می‌گیرد. جریان‌های جاسوسی در ارگان‌های روشن‌گری نفوذ می‌کنند و با حربه‌های مختلف سعی در بی ارزش کردن اطلاعات آن‌ها دارند. بیش از هر چیز این اتهام به آن‌ها زده می‌شود که برای پدیده‌های پیچیده دنبال جواب‌های ساده هستند. ولی این که ساده‌ترین و غیرمعقول‌ترین جواب‌ها برای پدیده‌های پیچیده از مقامات رسمی و رسانه‌های هم‌ساز شده تولید می‌شود مورد شک قرار نمی‌گیرد.

بی شک وجود اینترنت و دسترسی آسان و همه‌گانی به آن کانال نیرومندی را برای جست‌وجوی حقایق و روایت‌های غیر رسمی به وجود آورده است که قبلن با روزنامه و تلوزیون و رادیو ممکن نبود.

هم‌زمان بازار آشفته‌ی بی نهایت بزرگی را به وجود آورده است که در آن در کنار منابع قابل اعتماد، بسیاری گروه چپ و راست و راسیستی و درست و غلط مثل قارچ رشد کرده‌اند که هزار جور تئوری را ترویج می‌کنند. در این هرج و مرج اطلاعاتی بسیار مشکل است که دریافت چه چیز را باید باور کرد و چه چیزی را نه.

به همین منوال تئوری‌های بسیاری در مورد جریان‌های مخفی و اهداف آن‌ها از جریان‌های فراماسونی برای ساختن جهان تک حکومتی گرفته تا رهبری دنیا توسط سازمان مخفی یهودی‌ها و یا Illuminati و یا حتی کنترل کره‌ی زمین توسط موجودات ستاره‌ای تمساح گونه و غیره در اینترنت جریان دارد. چه قدر از این تئوری‌ها ساخته‌ی جریان‌های امنیتی برای بد نام کردن اقدامات افشاگرانه‌ی عملیات محرمانه‌ی دولت‌ها و توطئه‌های دولتی هست، معلوم نیست.

برای کسی که از ورای روایت‌های رسمی دولت‌ها و یا رسانه‌های باب روز main stream و همین‌طور آکادمیک سعی در پیدا کردن علل واقعی روندهای سیاسی و وقایع مهم از جمله تحلیل علل جنگ هست به جز

وسواس و هشیاری و در آخر عقل سلیم و محک زدن چندباره باقی نمی‌ماند.

منابع:

در این نوشته سعی شده از منابع قابل اعتماد و منطبق با فکتهای موجود fact checking استفاده شود.

به علت استفاده از منابع متنوع مانند کتاب، روزنامه‌ها و همین‌طور اینترنت ربط بخشهای مختلف مطلب تنها به یک منبع عملی نبود. در این جا فقط چند کتاب از کتابهایی که مورد استفاده قرار گرفته است لیست می‌شود.

بیشتر آماری که در سخنرانی با پاور پوینت نشان داده شد از SIPRI انستیتوی مطالعات صلح سوئد که معتبرترین مرجع آمار راجع به تسلیحات است گرفته شده است.

Profets of War, Lockheed Martin and the Making of the Military Industrial Complex, William D. Hartung

Who rules the World, Noam Chomsky –

Legacy of Ashes, The History of CIA , Tim Weiner-

Israel and the Clash of the Civilizations, Jonathan Cook –

The Halliburton Agenda, The Politics of Oil and Money, Dan-Broidy

Conspiracy Theories, Robin Ramsay-

The Franklin Cover-Up, Child Abuse, Satanism, and the Murder-in Nebraska, John W. DeCamp

Umbrüche und Kontinuitäten, von den Weltkriegern zum-
“Permanenten Krieg” , Peter Strutynski

Afrikanische Totenklage, Der Ausverkauf des Schwarzen –
Kontinents, Peter Scholl-Latour

قطع نامه‌ی سمینار سالانه‌ی تشکلهای زنان و زنان دگر و همجنس‌گرای ایرانی

آلمان- ها نوور 1396

11 فوریه 2018

برگرفته از نشریه زنان : گاه نامه شماره 89 مارس 2018

جنبشی که 7 دی ماه 1396 علیه فقر، بیکاری، تبعیضات و فساد نهادینه شده حکومتی آغاز شد، به مدت ده روز سراسر شهرهای ایران را لرزاند. مردم به پا خاستند و نارضایتی و اعتراض خود را با فریاد نه به جمهوری اسلامی اعلام کردند. مردم معترض که دیگر امیدی به اصلاح در این سیستم فاسد نمی‌بینند، کاملن آگاه بودند و در شعارهایشان منعکس بود که مشکلات اقتصادی‌شان ریشه در کل نظام سیاسی غارتگر دارد.

به موازات این حرکتها زنان جوان شورشی در اعتراض به نابرابریهای جنسیتی حجاب، این نماد سرکوب و بی‌حرمتی به حقوق زنان را در مکان‌های عمومی از سر برداشتند و بر سر چوب گرفتند تا اعتراضشان را همگان ببینند. حرکت فردی آنها که روز به روز تکثیر میشود، پایه‌ی حکومت را که بر دین استوار است، به لرزه در آورده است.

حاکمان در تلاش برای خاموش کردن صدای اعتراض مردم به روی معترضان آتش گشوند، هزاران نفر را دستگیر کردند و به عنوان «خودکشی» زندانیان را به قتل می‌رسانند. آنها که قدرت خود را با این حرکتها، که سر خاموشی ندارد، در تهدید جدی می‌بینند، هر روز بر فهرست جنایت‌هایشان می‌افزایند.

ما زنان تبعیدی که سکوت نکرده‌ایم و هرگز در افشای جنایت‌های جمهوری اسلامی و در دفاع از حقوق مردم و به ویژه زنان بی‌عمل و خاموش نبوده‌ایم، امروز بار دیگر حمایتمان را از زنان و مردان به

پا خواسته در ایران اعلام می‌داریم با: نه به جمهوری اسلامی؛ آری به
رهائی از ستم و آزادی؛ آری به جدایی دین از حکومت و دموکراسی

ما تلاش می‌کنیم صدای اعتراضی مردم را در افکار عمومی خارج از
ایران بازتاب و به دولت‌های اینجا هشدار دهیم که حقوق بشر و حق
اعتراض مردم کشورمان را قربانی منافع اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی
خود نسازند.

آلمان- هانور 1396

11 فوریه 2018

برگرفته از نشریه زنان : گاه‌نامه شماره 89 مارس 2018

تجربه اشغال دانشگاه پاریس هشت برای پناهندگان

آکادمی و وفاداری به رویاهای تبعیدی

سمیه رستم‌پور

بیش از ۵۰ مهاجر آفریقایی ساختمانی در دانشگاه سن‌تا‌چپ‌گرای
پاریس هشت (Vincennes-Saint-Denis) را با کمک فعالان دانشجویی به
اشغال خود درآورده‌اند. این مهاجران عمدتاً از کشورهای چاد،
سودان، گینه، لیبی، اتیوپی هستند و ساختمان را از ۳۰ ژانویه در
اختیار دارند.



اشغال ساختمانی در دانشگاه پاریس هشت برای پناهندگان در خیابان مانده، با شعار : اوراق
هویت، آزادی و کرامت انسانی

با اینکه اکثریت آنها را مردان بزرگسال تشکیل می‌دهند، اما تعدادی زن و کودک زیر هجده سال نیز در مجموعه مهاجران اسکان داده شده حضور دارند. مهاجران توانسته‌اند بعد از یک مدت طولانی دوش بگیرند و لباس گرم کافی داشته باشند. همه چیز مرتب و نظم‌یافته به نظر می‌رسد و بر اصل مشارکت عمومی متکی است. هر شب مجمع عمومی برگزار می‌شود و در آن افراد مختلف در مورد مدیریت و چگونگی ادامه اشغال نظر می‌دهند. از طرف دیگر مدیریت دانشگاه روش خاص خود را دارد؛ آنها رفت و آمد از درب اصلی را کنترل می‌کنند و به همین دلیل بیشتر جابه‌جایی‌های مربوط به ساختمان اشغال شده، از یکی از درب‌های پشتی دانشگاه انجام می‌شود که اکنون کنترل آن در اختیار دانشجویان است. در طول روز میتوان دانشجویان مختلفی را دید که در حال حمل تشک‌های سنگین، کیسه‌های برنج و سایر مواد غذایی و لجستیک از این درب هستند.

از سی ژانویه تا کنون، کلاس‌های درس بخشی از ساختمان مذکور به خوابگاه تغییر کاربری داده، و سایر اتاق‌ها به قطب هماهنگی غذا یا فعالیت تبدیل شده‌اند. بر روی دیوار اتاقی پر رفت و آمد که سالن غذاخوری نیز هست، فهرستی از نیازهای ضروری (بالش، ملافه، یخچال و

فریزر، محصولات پاک کننده و بهداشتی، انواع مواد غذایی شامل برنج، شیر و سبزیجات و...) آویخته شده است. بوی برنج، که در یک اجاق گاز بزرگ در حال آماده شدن است، تمام اتاق را گرفته است. کمی آن طرفتر طرفهای زیادی در یک قفسه به شکل منظم ردیف شده‌اند. اتاق بعدی به هنرهای تجسمی اختصاص یافته و در آن تخته‌های نقاشی به دیوار تکیه داده شده و قوطی‌های رنگی مختلف در کنار هم چیده شده‌اند. در میان راهروها، انواع برچسب و پوستر و دیوارنوشته دیده می‌شود. یک مگافون بر روی میزی در اتاق بغلی در کنار انواع بروشور و دفترچه‌های تهیه شده از دور دیده می‌شود؛ این اتاق به تدارکات و ارتباطات اختصاص یافته است.

از آنجا که دانشگاه پاریس هشت سنتاً دانشگاهی چپ است، این عمل دانشجویان از همان ابتدا به شکل مطلوبی پذیرفته شده است. همچنان که یکی از اعضای فعال این مجموعه عنوان می‌کند، "ما از معلمان خواستیم که کلاس‌هایشان را تعطیل کنند و ساختمان را به ما واگذار کنند. آنها با پشتیبانی از تصمیم ما، چنین کردند. در واقع ما با مقاومت خاصی روبه‌رو نشده‌ایم. بیش از نود درصد دانشجویان و اساتید با ما موافق هستند و اغلب آنها برای ما غذا و تجهیزات آورده‌اند. افرادی زیادی هستند که تنها منتظر چنین فرصتی بودند تا بتوانند مشارکت و همبستگی خود را نشان دهند." بعضی از اساتید حتی با امضای نامه‌ای حمایت خود را به شکل کتبی از این دانشجویان اعلام کرده‌اند. اما این دانشجویان همچنان به انواع حمایت مادی، مالی و فیزیکی نیاز دارند. امکانات رسانه‌ای آنها محدود است و حتی صفحه فیس بوک آنها مسدود شده است. با این حال تا این لحظه توانسته‌اند تمام خواست‌های خود را بر دانشگاه تحمیل کنند. در این زمینه موفقیت اخیر دانشجویان شهر گرونوبل در اشغال درازمدت ساختمانی در دانشگاه برای پناهندگان، بسیار الهام بخش بوده است.

این مهاجران تا بیش از این اغلب در خیابانی (پرت له شاپل) در پاریس زندگی می‌کردند و بعداً با کمک دانشجویان به سمت این دانشگاه هدایت شده‌اند. این اقدام که تدارک آن بیش از دو ماه طول کشیده است، در واقع پاسخی بوده از سوی دانشجویان فعال پاریس هشت، به فراخوانی که سایر دانشگاه‌ها در شهرهایی چون لیون، گرونوبل و نانت داده‌اند و در آن از همه دانشگاه‌های کشور خواسته‌اند که درهایشان را به روی مهاجرانی که در خیابان به سر می‌برند، باز کنند. به نقل از یکی از اعضای اصلی این گروه، این اقدام دانشجویان همچنین پاسخی است به طرح اخیر "اصلاح دانشگاهی" که از سوی دولت جدید به منظور

گزینشی کردن پذیرش دانشجویان در دستور کار قرار گرفته است. از نظر دانشجویان معترض، همه افراد باید دسترسی آزاد و بدون تبعیض به دانشگاه داشته باشند.

اوراق، حریره، کرامه الانسانیه

بسیاری از پناهندگانی که در ساختمان مذکور جای داده شده‌اند، مسیر دشوار و پرخطری را برای رسیدن به کشور فرانسه طی کرده‌اند و امروز حتی یک سقف ساده یا سرپناهی تنگ هم از آنها دریغ شده‌است. بسیاری از آنها برای ماه‌ها شب را در خیابان‌های شهر خوابیده‌اند. بسیاری از دوستانشان از شدت سختی شرایط دیوانه شده‌اند. آنها شاهد مرگ رفقایشان در این مسیر طولانی و سخت بوده‌اند.

محمد، جوان بیست و شش ساله سودانی که دو سال برای رسیدن به کشور فرانسه در راه بوده و خطرات بسیاری را از سر گذرانده است، پدر و مادر و سه خواهر و برادرش را در جنگ از دست داده است. او کسی را نه در فرانسه و نه در سودان ندارد. برای بیش از پنج ماه، در یکی از محلات پاریس با سایر پناهندگان تنها با یک پتو شب را به صبح رسانده است. دو نفر دیگر از پناهندگان زن و فرزندانشان را به جا گذاشته‌اند، زیرا چاره دیگری پیش پای خود نمی‌دیدند جز اینکه مخاطرات این سفر طولانی را به جان بخرند و راهی شوند.

برخی از این مهاجران پیشتر به شکل خودجوش مطالبات حداقلیشان را که بیش از همه متوجه نیازهای اولیه زندگی و حداقلی از کرامت انسانی است به شکل مکتوب تحویل مسئولین کشور فرانسه داده‌اند، اما پاسخی دریافت نکرده‌اند جز اینکه پلیس هرچند وقت یکبار بیاید و به چادرها و وسایلشان حمله کند. خواسته‌های این مهاجران به درستی در شعار "اوراق، حریره، کرامه الانسانیه" در تظاهرات اخیر در دانشگاه پاریس هشت تجلی داشته است. این طردشدگان ابدی با اینکه خطری برای کشورهای مقصد ندارند و تنها رویاهایشان را با خود دارند، اما حضورشان حتی در خیابان هم تحمل نمی‌شود. یکی از دانشجویان به همین دلیل هدف از این اقدام را جلب حساسیت بیشتر مردم نسبت به این موضوع می‌داند که برخی از مهاجران در چه شرایط دراماتیک و دردناکی در فرانسه زندگی می‌کنند.



تغییر کاربری ساختمانی در دانشگاه پاریس هشت به نفع پناهندگان

باید در نظر داشت که مهاجرین اسکان یافته، در این فرایند منفعل نیستند؛ به نقل از یکی از اعضای کمیته پشتیبانی، "مهاجران خود تصمیمات اصلی را می‌گیرند و نقش ما هر روز کمتر می‌شود. آنها همراه با مترجمان مختلف، در مذاکره با ریاست دانشکده حضور فعال داشته‌اند." در تظاهراتی که روز پنجشنبه در صحن دانشگاه برگزار شد نیز، مهاجران در میان جمعیت بودند و از پشت تریبون پیام خود را به گوش دانشجویان رساندند. ریاست دانشگاه در روند مذاکره با این مهاجران و کمیته دانشجویی پشتیبان آنها، پیشنهاد داده است که به مکان دیگری نقل مکان کنند، اما تا کنون این پیشنهاد از سوی طرف مقابل رد شده است. به نقل از یکی از اعضای کمیته پشتیبانی، آنها همچنین در این چند روز، بارها با این تهدید مواجه شده‌اند که پلیس وارد عمل خواهد شد و همه را بیرون خواهد کرد.

بر اساس متن منتشر شده از سوی این پناهندگان، آنها خواهان "پاسخگویی به خواسته‌هایشان در زمینه مسکن و اقامت و همچنین حق برخورداری از آموزش هستند. این پناهندگان همچنین از حقوق خود برای آزادی تردد و سازمان‌یافتگی سیاسی دفاع می‌کنند. آنها خواستار پایان دادن به تمایز بین مهاجران اقتصادی و پناهندگان سیاسی و مقررات دبلین‌اند که بر اساس آن، این افراد به کشوری بازگردانده خواهند شد که برای اولین بار از طریق آن وارد محدوده اتحادیه اروپا شده‌اند". اکثر پناهندگان افریقایی بر اساس همین قانون به

کشور ایتالیا استرداد میشوند در شرایطی که این کشور به هیچ وجه مقصد آنها نبوده است. این قوانین ناعادلانه اتحادیه اروپا در حالی است که این مهاجران اغلب قربانی جنگ‌هایی هستند که کشورهای اروپایی نقش زیادی در آنها ایفا کرده‌اند. آنها از جهنم لیبی تا شرایط دشوار پذیرش در مرزهای شنگن با یک حیات برزخی پرمخاطره مواجه هستند که بسیاری از آنان را مریض یا دچار وضعیت روانی پریشانی کرده است. ده‌ها هزار نفر از آنها در دریای مدیترانه غرق شده‌اند. آنها در خیابان‌های پاریس نیز همواره با اذیت و آزار و تحقیر پلیس مواجه‌اند.

“دانشگاه باید یک مکان سیاسی برای همه باشد. در برابر دانشگاه نخبه‌گرا و گزینش‌های که از سوی دولت وعده داده شده است، ما از یک دانشگاه آزاد و جمعی دفاع می‌کنیم: مکان‌های اشغال شده، فضایی برای مقاومت سیاسی نیز هست”

دانشجویان تاکید کرده‌اند که اتحادیه اروپا باید برای مرگ هزاران نفر مهاجر عذرخواهی رسمی بکند. آنها همچنین در بیانیه خود آورده‌اند که “اشغال ما بخشی از اعتراض عمومی به سیاست‌های مهاجرتی اروپایی است. “این سیاست‌ها به وضوح نژادپرستانه و غیرانسانی است. در ماه‌های آینده، دولت فرانسه به قانونی با عنوان “پناهندگی و مهاجرت” (Asile et Immigration) رأی خواهد داد که تحت پوشش بهبود بخشیدن به بخش کوچکی از افرادی که به دنبال پناهندگی هستند، همچنان اکثریت تبعید را محکوم به اخراج، دستگیری یا زندگی مخفیانه می‌کند. به دلیل چنین سیاست‌هایی است که مهاجران، انجمن‌ها و افراد امروز بیش از هر زمان دیگری علیه رفتار نامناسب و غیرانسانی روبه‌فزون با مهاجران بسیج میشوند.

آکادمی و پرسش از کنشگری سیاسی

در تظاهرات روز پنج‌شنبه در صحن دانشگاه، یکی از پناهندگان در جمع دانشجویان بیش از هرچیز از آنها خواست که “به میراث این دانشگاه و به گشودگی تاریخی آن بر روی به‌حاشیه‌رفتگان وفادار باشند”. یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که دانشگاه پاریس هشت، تنها دانشگاهی است در فرانسه که افراد بدون مدرک اقامت یا قبولی اداره مهاجرت را به عنوان دانشجوی می‌پذیرد و بسیاری از دانشجویان آن، همزمان عضو گروه‌های آلترناتیو سیاسی هستند. در واقع، وفاداری پاریس هشت به میراث‌اش همان پیشبرد توأمان اندیشه و کنش است، فعالیت سیاسی برای عدالت و آزادی در کنار کار روشنفکری و آکادمیک

و مهمتر از همه ایستادن در کنار فرودستان و طردشدگان جامعه.

یکی از قدیمی‌ترین استادان دیارتمان فلسفه دانشگاه (استفان دوایه) که تمام فعالیت‌های سیاسی دانشجویان را افتخار و کارنامه پرمایه این دانشگاه میدانند، دیروز در جمع دانشجویان و پناهندگان با دفاع از این میراث، حمایت خود از اشغال به حق دانشجویان را اعلام کرد: "دانشگاه ما همواره سه گروه دانشجوی را در خود جای داده است: کارگر، فعال سیاسی و مهاجر. و هر یک از اینها در عمل با خلق سیاست، دسته خود را از نو بازتعریف کرده‌اند. این بار هم دانشگاه پاریس هشت با بازکردن درهایش به روی مهاجران بی‌خانمان، در واقع دروازه‌ای رو به رویاهای آنها گشوده است. این دانشجویان همانقدر به حضور این مهاجران در این فضا نیاز دارند که پناهندگان به آنها چرا که در یک نگاه، همه ما در واقع مهاجر هستیم. هریک از چیزی رانده و دور شده‌ایم، یکی از خانواده و عزیزانش، دیگری از شهر یا کشورش و و بیش از همه ما همگی تبعیدی رویاهایمان هستیم، همه ما بسیار از آنچه آرزویش را داشته‌ایم دور شده‌ایم. تمام آنچه که ناممکن جلوه می‌کند، در همین کنار هم ایستادن‌ها خلق و ممکن می‌شود. ما با یافتن یکدیگر در این مکان، رویاهای مشترکمان را که جهانی عادلانه‌تر و آزادتر است را باز می‌یابیم..."

یکی از دانشجویان کمیته پشتیبانی نیز در همان تظاهرات، در میان صحبت‌هایش به خوبی به یکی از تناقضهای مهم موجود در آکادمی امروز در نسبت با امر سیاسی و محذوفین جامعه اشاره کرد: «همه اساتید و مسئولین دانشگاه از ایده‌ی ما و وجه ارزشی آن در حمایت از مهاجران پشتیبانی می‌کنند. همه معتقدند که حق با شماست. با این حال، بهتر است ایده‌هایتان را در اینجا، در "خانه ما" متحقق نکنید و جای دیگری برای آن بیابید». انگار کسی نمی‌خواهد خود را به مخاطرات "کنش سیاسی" که مکمل "تفکری انتقادی نسبت به کاستی‌های وضع موجود" است، آلوده کند. این پرسش مبهم در این میان همواره بی‌پاسخ می‌ماند که این "دیگرانی" که باید بار کنش را به تنهایی به دوش بکشند، چه کسانی هستند؟

دانشجویان از خلال این اشغال، کاری نکردند جز اینکه سعی کردند آنچه را که آموخته‌اند به پراتیک بدل کنند. در حالی که آکادمی و مدیریت آن مصرانه از آنها می‌خواهد که به انباشت دانش اکتفا کنند و بگذارند مسائل از حد "آموختن" فراتر نرود. به زعم آنها، پراتیک کار "دیگرانی" است که دانشجویان نیستید. در واقع آکادمی با این موضع‌گیری محافظه‌کارانه در برابر نابرابری‌های اجتماعی، به نوعی

در صدد بیان این است که دانشی که شما در قامت دانشجو جسته‌اید، تنها برای فهم بیشتر است، اما عملی کردن این ایده‌ها و در واقع "تغییر وضع موجود" از آن دیگرانی است که خارج از این جرگه‌اند. تعبیر دیگر آن می‌تواند اصطلاح "آکادمی برای آکادمی" باشد، که به خوبی شکاف میان دو هویت مختلف «دانشورز» (اعم از استاد یا دانشجو) و «سوژه سیاسی» را توضیح می‌دهد.

سکوت سایر آکادمی‌ها در برابر فراخوان دانشجویان پشتیبان مهاجران نیز به شکل تلویحی، موید آن است که این گفتار در آکادمی‌های امروز هژمونیک و فراگیر شده است. از این جهت، دانشجویان فعال در کمیته اشغال ساختمان پاریس هشت در مقام دشمن آکادمی ظاهر می‌شوند در حالی که بیش از اساتید و سایر دانشجویان به دانشگاه و دانشی که در آن می‌آموزند، "وفادارتر" هستند. موضع آنها به روشنی در برابر گفتار غالبی است که ذکر آن رفت؛ آنها در بیانیه خود این رویکرد را چنین به نقد کشیده‌اند: "دانشگاه باید یک مکان سیاسی برای همه باشد. در برابر دانشگاه نخبه‌گرا و گزینشی‌ای که از سوی دولت وعده داده شده است، ما از یک دانشگاه آزاد و جمعی دفاع می‌کنیم: مکان‌های اشغال شده، فضایی برای مقاومت سیاسی نیز هست". در واقع آکادمی با موضع گرفتن در برابر موضوعات سیاسی مهمی چون موضوع مهاجرت در سال‌های اخیر در اروپا، خود را به انواع مبارزات و جنبش‌های موثر موجود گره می‌زنند. باید در نظر داشت که هر مبارزه‌ای در هر نقطه از جهان دروازه‌ی امیدی است برای مبارزات عدالت‌خواهانه در سایر نقاط. از این جهت این مبارزات در یک فرآیند تاریخی الهام‌بخش مشترک قرار دارند که خلق یکی بدون تقویت و مشروعیت دیگری، دور و دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد.

وعده «رفراندوم» پس از اشغال ایران؟ از منوچهر صالحی

انگیزه این نوشتار بررسی بیانیه‌ای است که یک ماه پیش توسط ۱۵

«فعال سیاسی» انتشار یافت. خانم‌ها و آقایانی که آن بیانیه را تدوین کردند، راه برون‌رفت از چنبره رژیم ولایت فقیه را برگزاری رفراندومی با نظارت سازمان ملل دانسته‌اند که باید «راه‌گذار مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی به یک دمکراسی سکولار پارلمانی» را ممکن سازد.

مردم سوئیس در رابطه با «رفراندوم» و یا «همه‌پرسی» بیش از هر کشور دیگری دارای تجربه‌اند. در همه‌پرسی‌های سوئیس مردم باید فقط به یک پرسش آری و نه بگویند و هیچ‌گاه نباید بین دو و یا چند پرسش یکی را برگزینند. در این کشور هرگاه ۱۰۰ هزار تن دادخواستی را امضاء کنند، دولت موظف به برگزاری همه‌پرسی در رابطه با پرسشی خواهد بود که در آن دادخواست مطرح شده است. در هفته گذشته نیز مردم سوئیس باید در رابطه با تأمین مخارج تلویزیون‌های دولتی از طریق دریافت حق اشتراک از مردم آری و نه می‌گفتند و اکثریت شرکت‌کنندگان در رای‌گیری به قانون موجود آری گفتند که بر اساس آن مردم باید بابت استفاده از برنامه‌های تلویزیون دولتی ماهیانه حق اشتراک بپردازند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز پروژه همه‌پرسی پیش‌بینی شده است. برای نمونه در اصل ۶ قانون اساسی آمده است که «امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات ... یا همه‌پرسی». همچنین در اصل ۵۹ آمده است که «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد». شورای نگهبان بنا بر اصل ۹۹ قانون اساسی امر «مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد». در اصل ۱۱۰ نیز اشاره شده است که «فرمان همه‌پرسی در ذیل وظایف و اختیارات رهبر است». همچنین بنا بر اصل ۱۲۳ رئیس‌جمهور باید «نتیجه همه‌پرسی را امضاء کند و برای اجراء در اختیار مسئولان بگذارد». دیگر آن که بنا بر اصل ۱۷۷ مصوبات شورای بازنگری قانون اساسی «باید از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد». پس از انقلاب نیز تا کنون سه بار همه‌پرسی اجراء شده است. بار نخست در رابطه با آری و نه گفتن به پروژه جمهوری اسلامی، بار دوم در رابطه با تصویب طرح قانون اساسی که توسط نخستین مجلس خبرگان تهیه شده بود و بار سوم در رابطه با اصلاح قانون اساسی.

اما ۸ تن از آن ۱۵ نفر «فعال سیاسی» که خواستار برگزاری رفراندوم گشته‌اند، در ایران میزیند و برخی از آنان به اتهام «مجرم سیاسی»

در زندان به سر می‌برند و برخی دیگر نیز علیه رژیم جمهوری اسلامی و حتی ناتوانی‌های ولی فقیه ایران می‌نویسند و در رسانه‌ها و تلویزیون‌های بیرون از ایران روشن‌گری می‌کنند.

اما درباره آن ۷ تنی که در انیران می‌زیند، بسیار می‌توان سخن گفت. برخی از این خانم‌ها و آقایان با برخی از نهادهای دولت‌هایی که خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی‌اند، روابط بسیار خوبی دارند. برخی نیز چون می‌پندارند فردا رئیس‌جمهور و یا نخست‌وزیر رژیم پادشاهی پهلوی خواهند شد، برای ملت ایران پیام می‌فرستند. چکیده آن که ترکیب این هفت تن شبیه آش شله قلمکاری است که در آن همه‌جور سبزیجات و حبوبات را می‌توان یافت.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که این بیانیه چند روز پیش از تشکیل کنفرانس امنیتی مونیخ انتشار یافت. در آن کنفرانس بنیامین نتانیاهو اعلان کرد که «ما بی‌هیچ تردیدی از خود دفاع خواهیم کرد، و نه فقط علیه نیروهای نیابتی ایران که به ما حمله می‌کنند، بلکه علیه خود ایران نیز اقدام خواهیم کرد». هم‌چنین در همان نشست امنیتی ژنرال مک مستر که مشاور امنیت ملی ایالات متحده آمریکا است، در سخنرانی خود دولت ایران را متهم کرد که چون به گروه‌های تروریستی وابسته به خود (حزب الله در لبنان، حماس در غزه، حوثی‌ها در یمن و ...) جنگ‌افزار می‌دهد، دیوان‌سالاری ایالات متحده «علیه ایران اقدام» خواهد کرد. به این ترتیب گویا حمله به ایران برنامه‌ریزی شده است. ترامپ به اروپائی‌ها تا ماه مه فرصت داده است ایران را به «تغییر» قرارداد «برجام»، آن گونه که خواست نتانیاهو است، مجبور کنند و در صورت شکست این مذاکرات او تحریم‌های اقتصادی و بانکی مصوبه کنگره و سنای آمریکا علیه ایران را دوباره اجرائی خواهد کرد. دولت فرانسه نیز به نیابت از سوی اتحادیه اروپا و جهت خوش‌خدمتی به اسرائیل و عربستان سعودی خواستار نابودی موشک‌های بالیستیک ایران که دارای بُردی بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر هستند، شده و در صورت نپذیرفتن این پیشنهاد از سوی حکومت ایران وعده تحریم‌های اقتصادی تازه‌ای را داده است. در ایالات متحده و انگلیس نیز رسانه‌های جمعی که تحت کنترل محافل خاصی قرار دارند، به جَو هیستریک برنامه‌ریزی شده‌ای علیه ایران دامن می‌زنند و افکار عمومی این کشورها را برای حمله نظامی احتمالی به ایران آماده می‌سازند.

هم‌چنین ۲۲ تن از مدیران برجسته و بازنشسته سیا و پنتاگون در نامه سرگشاده‌ای که در ۵ مارس انتشار یافت، برای جلوگیری از حمله نظامی احتمالی ایالات متحده به ایران اعلان کردند که با آغاز ریاست

جمهوری ترامپ مسئولان عالی‌رتبه دولت ایالات متحده علیه ایران اسناد و اخبار جعلی انتشار می‌دهند تا بتوانند حمله نظامی احتمالی به ایران را توجیه کنند. نویسندگان آن نامه همچنین یادآور شده‌اند که زیان حمله نظامی به ایران از سود آن برای ایالات متحده بسیار بیشتر است و مالیات دهندگان آمریکا باید میلیاردها دلار هزینه جنگی را پردازند که از یکسو سبب به بی‌ثباتی باز هم بیشتر خاورمیانه خواهد گشت و از سوی دیگر نتایج آن جنگ در خدمت منافع ایالات متحده نخواهد بود و بلکه اسرائیل و عربستان سعودی از آن سود خواهند برد.^[1] بنابراین چنین می‌نمایاند که اگر حادثه‌ای رخ ندهد، حمله نظامی به ایران توسط دیوان‌سالاری ترامپ برای تابستان امسال برنامه‌ریزی شده است.

در پرتو چنین وضعیتی اینک بهتر می‌توان انگیزه انتشار دهندگان بیانیه «رفراندوم» را مورد بررسی قرار داد.

در آغاز باید یادآور شویم که پیش از انتشار این بیانیه، آقای روحانی در مقام رئیس‌جمهور پروژه همه‌پرسی را در رابطه با تصمیم‌گیری نهائی در رابطه با مسائلی که جناح‌های رژیم نمی‌توانند به توافق رسند، مطرح کرد اما پروژه «همه‌پرسی» آقای روحانی در انطباق با قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار دارد و حال آن که برگزاری رفراندوم با هدف نفی جمهوری اسلامی خلاف آن قانون اساسی است. بنابراین هر کسی که می‌خواهد در ایران نظام دیگری را جانشین نظام کنونی سازد، نمی‌تواند با تکیه به قانون اساسی جمهوری اسلامی دست به «رفراندوم» بزند و بلکه باید از آن فراتر رود. در هر حال در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی می‌توان از سه سناریو سخن گفت:

1. تا زمانی که رژیم ولایت فقیه از اقتدار درونی برخوردار و بر این باور باشد که می‌تواند از موجودیت خود در برابر دشمنان درونی و بیرونی دفاع کند، به هیچ دولت و نهاد بیگانه‌ای اجازه برگزاری «رفراندوم» درباره سرنوشت خود را نخواهد داد، زیرا تسلیم شدن به چنین خواسته‌ای به معنی پذیرش عدم استقلال و حاکمیت ملی هر دولت - ملتی است.

2. سناریو دوم آن است که مبارزات اعتراضی مردم ادامه یابد و به تدریج به مبارزه‌ای سیاسی با هدف فراروی از رژیم اسلامی بدل گردد. در این وضعیت جنبش «خودجوش» اعتراضی باید رهبران سیاسی خود را بیابد و یا بیافریند تا بتواند به تدریج زیر پای رژیم ولایت فقیه را خالی کند. در آن صورت رهبرانی که توانسته‌اند با تکیه به جنبش مردم رژیم اسلامی را سرنگون

کنند، نیازی به سازمان ملل و نهادهای بیگانه برای مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی خود ندارند. این نیروها می‌توانند با تشکیل مجلس مؤسسان برگزیده مردم و یا با برگزاری یک همه‌پرسی دمکراتیک سرنوشت نظام آینده را تعیین کنند. روشن است که در روند رشد چنین جنبشی بخشی از اپوزیسیون انیران‌نشین نیز می‌تواند جذب آن جنبش شود و کسانی نیز هم‌چون آقایان ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و ... می‌توانند در سیاست فردای ایران نقشی داشته باشند.

3. اما سناریو سوم آن است که رژیم جمهوری اسلامی با دخالت یک یا چند دولت بیگانه سرنگون شود، شبیه آنچه که در افغانستان، عراق و لیبی رخ داد و در سوریه پروژه تغییر رژیم پس از ۷ سال جنگ داخلی هنوز پایان نیافته است.

بنا بر بررسی خود دیدیم که به احتمال زیاد حمله نظامی به ایران برای تابستان امسال از سوی اسرائیل، ایالات متحده آمریکا و ... برنامه‌ریزی شده است. آیا میان پروژه «رفراندوم» این ۱۵ «کنشگر سیاسی» و حمله احتمالی دولت‌های بیگانه به ایران می‌تواند ارتباطی وجود داشته باشد؟

پیش از پاسخ به این پرسش باید یادآور شد آن ۸ تنی که در ایران به سر می‌برند، هر چند به‌خاطر مبارزه علیه رژیم ارتجاعی و استبدادی ولایت فقیه مورد احترام‌اند، اما مردم ایران هنوز آن شخصیت‌ها را به‌مثابه رهبران یک جنبش سیاسی نپذیرفته‌اند و خود آن ۸ تن نیز تا کنون چنین ادعائی نکرده‌اند. اما برخی از آن ۷ تنی که از طریق رسانه‌های وابسته به ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی، اسرائیل و ... به‌مثابه «رهبران سیاسی ضد ولایت فقیه» با مردم ایران سخن می‌گویند، به‌خاطر وابستگی به نهادهای آشکار و پنهان ضد ایرانی، مورد اعتماد مردم نیستند و به همین دلیل نیز مردم ایران هیچ‌گاه از خواست‌ها و پیشنهادهای این «رهبران سیاسی خود خوانده» پیروی نکرده‌اند. فراتر از آن، حتی اکثریت چشم‌گیر ایرانیان برون‌مرزی نیز برای این خانم‌ها و آقایان تره هم خورد نمی‌کنند.

بررسی متن بیانیه ۱۵ «کنشگر سیاسی» آشکار می‌سازد که این افراد چون می‌خواهند از جنگی احتمالی و یا انقلاب دیگری جلوگیری کنند، خواهان «گذار مسالمت‌آمیز از نظام جمهوری اسلامی به یک دموکراسی سکولار پارلمانی» هستند. اما می‌دانیم که خواستن همیشه توانستن نیست، یعنی تا زمانی که رژیم استبداد دینی ولایت فقیه چون بختک ایران را فراگرفته است، و تا هنگامی که یک جنبش اعتراضی مردمی

نتواند زیر پای رژیم اسلامی را خالی کند، تحقق چنین خواسته‌ای ممکن نیست. به همین دلیل نیز نویسندگان آن بیانیه برای تحقق پروژه تغییر رژیم ایران که خواست ایالات متحده، اسرائیل، عربستان سعودی و ... نیز است، «خواهان برگزاری فراندوم، جهت تعیین نوع حکومت تحت نظارت سازمان ملل متحد» شده‌اند. پس آنچه از سوی این «کنشگران» عرضه می‌شود، یکی خواست تغییر مسالمت‌آمیز حکومت و دیگری خواست برگزاری فراندوم تحت نظارت سازمان ملل است. در بیانیه نیز آشکار نمی‌شود چگونه می‌توان این دو خواست و یا آرزو را متحقق ساخت. هم‌چنین در بیانیه گفته نمی‌شود سازمان ملل با اجازه کدام نهاد ملی و یا بین‌المللی می‌تواند وارد عرصه سیاسی ایران گردد و بر «فراندوم» پیشنهادی این خانم‌ها و آقایان «نظارت» کند.

چکیده آن که هرگاه خوش‌بینانه به متن بیانیه این «کنشگران» بنگریم، درمی‌یابیم که عده‌ای با دست‌ان خالی به مردم وعده‌های بزرگ می‌دهند و با پذیرش دخالت سازمان ملل که سیاست آن را شورای امنیتی تعیین می‌کند که در آن چند کشور امپریالیستی از حق و تو برخوردارند، نادانسته استقلال و حاکمیت ملی ما را به بازی می‌گیرند. اگر هم بدبین باشیم، می‌توان به این نتیجه رسید که این بیانیه می‌خواهد زمینه را برای دخالت خارجی در امور داخلی ایران هموار کند تا در فردای اشغال نظامی ایران توسط ائتلاف آمریکائی-اسرائیلی، «چلبی»‌های وطنی! که تشنه دستیابی به قدرت سیاسی‌اند، بتوانند حکومت دست‌نشانده خود را تشکیل دهند.

تکیه‌گاه مبارزین واقعی که خواهان تحقق ایرانی مستقل، آزاد و دمکراتیک هستند تا بتوان عدالت اجتماعی و دولت رفاه را در ایران متحقق ساخت، مردم‌اند. ۶۵ سال پیش دکتر مصدق در تظاهراتی که در میدان بهارستان برگزار شد، گفت «مجلس آن‌جا است که مردم هستند». به عبارت دیگر، هر کسی که می‌خواهد بدون برخورداری از پشتیبانی مردم ایران به قدرت سیاسی دست یابد، دشمن واقعی مردم است. کسانی که پای سازمان ملل را برای تحقق یک «فراندوم دمکراتیک» به میان می‌آورند، تا زمانی که نگویند چگونه این سازمان می‌تواند در ایران به گونه‌ای «مسالمت‌آمیز» به چنین کاری دست زند، وعده پوچ به مردم می‌دهند. و یا آن که باید پذیرفت پروژه فراندوم مورد نظر بیانیه نویسان می‌تواند پس از اشغال ایران توسط ارتشی بیگانه برگزار شود با هدف مشروعیت بخشیدن به حکومتی وابسته به دولت‌های اشغالگر.

هشت مارس امسال در بلندای سکوی دختران انقلاب

12 اسفند 1396

امسال تاریخ هشت مارس به قامت استوار دختران انقلاب مزین شد و توانست مبارزات زنان در اسفند ۵۷ علیه حجاب اجباری را به مبارزه پر صلابت دختران خیابان انقلاب وصل کند. ... مبارزه ای که زندان و شکنجه و اسید و پونز نتوانست عزم راسخ زنان را ، در طی چندین دهه ، برای داشتن هویت انسانی در هم بشکند . هشت مارس دختران خیابان انقلاب میتواند سر آغاز پیوند مبارزات نوین رهایی زنان در سراسر دنیا باشد. از همین روی همگام با دختران انقلاب بانگ بر میاوریم :

۱- تبعیض علیه زنان در تمامی قوانین حقوقی سیاسی ، اجتماعی، قضایی ، شغلی و تحصیلی رفع شود.

۲- ممنوعیت ورود زنان به استادיום لغو شده و زنان بتوانند در تمامی رشته های ورزشی فعالیت داشته باشند.

۳- امنیت زنان در برابر هرگونه خشونت و تعرض و تجاوز در محیط های کار و خیابان و در چهارچوب خانواده ، تضمین شود و علیه متعرضین به زنان در تمامی اشکال جسمی ، روحی و کلامی اعلام جرم شود و قربانیان تجاوز و خشونت های خانگی و اجتماعی مورد حمایت های قانونی قرار

گیرند.

۴- خشونت علیه زنان از آزار و اذیت ها تا قتل های ناموسی جرم تلقی شده و ختنه زنان ممنوع شود .

۵- حجاب اجباری لغو گردد و بی حرمتی و خشونت قانونی به زنان در خیابان تحت عناوین طرحهای عفاف و حجاب که دستمایه انواع خشونت به زنان میشود ، متوقف شود و همه معترضان به حجاب اجباری و دختران خیابان انقلاب فوراً و بی قید و شرط آزاد شوند.

۶- برای حفظ حرمت و شان انسانی زنان و جلوگیری از رشد روز افزون آمار زنانی که به واسطه فقر و نداشتن حمایت های اجتماعی به گرداب مافیای تن فروشی و قاچاق می افتند و به تمام زنان بیکار حقوق بیکاری پرداخت شود.

۷- تبعیض و تفکیک جنسیتی در موقعیت های شغلی و تحصیلی لغو گردد و زنان از مزد برابر در ازای کار برابر با مردان برخوردار باشند و حداقل دستمزد به ۵ میلیون تومان افزایش یابد.

۸- زنان باید از حق طلاق و حضانت فرزندان و سفر و اختیار شغل و باقی حقوق فردی برابر با مردان برخوردار باشند و ازدواج کودکان ممنوع اعلام شود .

۹- زنان باید از هویت شهروندی برابر با مردان برخوردار باشند تا بتوانند برای فرزندان خود ثبت هویت کرده و شناسنامه دریافت کنند.

۱۰- تمامی زنان فاقد بیمه های درمانی باید از بیمه رایگان برخوردار شوند و بتوانند فرزندانشان را تحت پوشش بیمه خود قرار دهند.

هشت مارس نه فقط بانگ رهایی زنان که در واقع نوید رهایی انسان از قید تبعیض و نابرابری است و همه انسانها را فرامیخواند برای ساختن دنیایی بر اساس اختیار انسان ، مبارزه کنند!

زنده باد هشت مارس

زنده باد دختران خیابان انقلاب

زنده باد برابری زن و مرد

ندای زنان ایران

اسفند ۹۶

